

سال اول

شماره ۸

دانشکده

۱۳۳۶

مجموعه ایست: ادبی، اجتماعی، اخلاقی، فلسفی و تاریخی

آغاز هر ماه شمسی در تحت نظر (هیئت مؤسسه دانشکده) منتشر میشود

مدیر و مؤسس:

م. بهار

بهای سالیانه همه جا ۳۰ قران است

تک نمره: دو قران

مدت اشتراك کمتر از يك سال پذیرفته نخواهد شد و وجه اشتراك قبلا گرفته میشود

عنوان مراسلات: تهران اداره ایران - تلگراف: دانشکده

مطبعة طهران

دانشکده

۱۳۳۶

شماره (۸) ۱ برج جدی ۱۲۹۷ - مطابق ۲۳ دسامبر ۱۹۱۸

مردم بزرگ

بک، بچث پسیکواوژی

چو صاحب سخن زنده باشد، سخن

بنزد همه را یگانه‌ای ، بود

یکی را بود طعنه در لفظ او

یکی را سخن در معانی ، بود

چو صاحب سخن مرد، انگه سخن ؛

به از گوهر و زر گانی ، بود

زهی حالت خوب مرد سخن ،

که مرگش به از زندگانی ، بود !

جمال‌الدین دکنی

فلسفه فوق مکرر از زبان شعرا شنیده میشود - شعرا تصور میکنند ، این بدبختی یا اوجوبه اخلاقی ، اختصاص بشعرا دارد ، ولی شالب رجال و بزرگان درین فلسفه شریک بوده ، و راستی دیده میشود که هر بزرگی در حیات خود و در نزد خانواده ، همشهریها ، هم وطنان خویش و حتی در عصر و دنیای خودش آنقدر قرب و منزلتی که پس از مرگ برایش ایجاد میشود ، نداشته ، و موافق دعوی شاعر مرگش از زندگانیش بهتر است !

آیا تصور میکنید ، این يك تعمیری است که خالق یا مخلوق برای تهنیت و آزار بزرگان مرتکب میشوند ؟ و یا همیشه محیط اینقدر جاهل و عامه اینقدر ناپیدا و خواص تا این حد گمراه و حسودند ، که مطلقا میل دارند بزرگان ، شعراء و معارف خود را در حیات آزرده و پس از مرگ بستانند ؟

نه ! ظاهرا هیچ تمدنی یا اشتباهی در پیرامون این حقیقت ثابت و تغییر ناپذیر ، وجوده نبوده ، و هیچ گناهی با کسی نیست - تنها يك سلسله حقایق و موجبات طبیعی ، عامل و مؤثر این تراژدی غم انگیز بوده و باینکه اسباب جرثقیل و فشار فوق العاده این چرخ و ماشین بر خلاف میل و اراده آن شاعر و این فیلسوف و آن لشکر کش ، حرکت مینماید !

مبحث ، يك مبحث اخلاقی است ، حقایقی در نتیجه حقایق بیگانه آریخته ، و رأس همه مقدمات و نتایج ، اخلاق همان بزرگان و شعرائی است که مرگشان در بلندی نامشان به از حیاتشان است ! همه کارها در زیر آسمان و روی زمین مربوط با اخلاق و عادات است ، جنگها ، مباحث بلتیکمی ، و سیاسی ، ترقی و تنزل خاکها ، بناء عمارات رفیعه ، انهدام تصور عالیه سوراخ شدن کومهها ، همه در زیر سایه اخلاق بشریت دستخوش تحولات و انقلابات اند - شاعر و فیلسوف نیز در همین کارخانه اعجوبه سازی با اخلاق مخود - اخلاق طبیعی و يك سروگردن بلندتر - دستخوش قدر شناسی حیات ، و عظمت مهات میگردد .

اینرا بشما گفته ام ، که وقتی نام شاعر و حکیم برده میشود ، باید صاحبان مناقب و ممتازات فوق محیط را تصویر کنید ، زیرا این شاعر و فیلسوف است که ما نام انرا برده و در روی آن بحث مینمائیم این آدم دارای صفات و ممتازاتی است که طبیعت در حلقه او یا به میراث و یا بساختن دماغی و یا بحسن تربیت دهری یا عثه ذخیره نموده است - او از اکثریت همکشان و بلکه از تمام هم کیشان و هم وطنان خود قوی تر و بزرگتر و تندتر و مستغنی تر است - او در نزد خود تصور میکند که یک آدم خارق العاده است ، زودتر و بهتر از دیگران حقایق را بفهمد ، بهتر از همه کار میکند ، میتویسد و حرف میزند ، باین جهت دیگران بنظر او خرد ، و فروتر از خود او آمده و بدیهی است آنطور مواظبتی که در معاشرات و طرز معاملات عمومی معمول است ، از او بر نیامده و تصور میورزد ، یا ان معاملات و رسوم را مندرس و قابل اعتنا نمیداند ، یا محیط را کثیف ینداشته ، از محیط اعراض نموده و بر خلاف محیط و رسوم محیط قیام مینماید .

این تقصیر ها کافی است که شاعر و حکیم و مردم بزرگ را در انظار همکشان که با او بزرگ شده و با او درس خوانده و او را مقبول تر و پر قوت ترند ، حوار نماید - این هم مسلم است هر کس که در نظر شما خوار آمد ، با او خشکین شدید ، از او رنجیدید سخنان او را نمیخواهید بشنوید ، به کلمات او میل ندارید اعتنا کنید - ولو فردوسی و سعدی باشد .

گاهی تقصیر با شاعر و فیلسوف نیست ، او کریم النفس تر و خلیق تر ازین است که کسی را بر نجانند ، یا کسی معارضه کند ، و از کسی بر نجد ، ولی پیدا است که محیط از او میگزیزد ، زیرا او بزرگتر از محیط است ، او محیط را غلط میداند ، همان فرار محیط از او باعث میشود که مردم عصر او نیز از او فرار کنند ، خود را همسنگ او ندانسته و او را طلب و رغب خود ندانند ، یا از بیخردی و یا از فروتنی و سفالت ، پیرامون او را رها کنند ، سخنان او را مثل سخنان هر یک از

دوستان ، همدلی و رفقای هم مکتب خودشان فرومایه و ناچیز پندارند -
 میدانید ، که سرمایه تمام صفات ممیزه از قبیل تصدیق ، تکذیب
 انتخاب ، اعتراف ، علاقه ، رابطه ، عشق و غیره - مربوط با احساسات
 كوچك كوچكى است كه رفته رفته جمع شده و يك توده عظیمی
 از مجموع عواطف تشکیل داده ، و بخارج مؤثر میشود - حرکات
 نگه ها ، ملاقاتهای مطبوع ، انس ها ، رفاقت ها ، اینها وقتی که
 در دو طرف متساوی الخلقه و متجانس الخلق ، تکرار شد ، مقدمات
 الفت حاصل شده ، در بین الفت باز روابط شدید شده ، به عشق منجر
 میگردد ، و این عشق وقتی شدید تر شد ، به عالم غریب و عجیب
 دیگر که فوق العاده است ، منتهی میشود - همین نکته است که شما
 گاهی يك نفر عاشق میشوید ، که در بهاوی او از او خوشتر ،
 یا خوش خو ترى موجود است و باز شما پسندیده دل خود را میجوئید ،
 فرخی گوید :

گویند که ، عشوق تو زشت است و سیاه !
 گرزشت و سیاه است مرا چیست گناه ؟
 من عاشقم و دلم بدو گشته تباه ،
 عاشق نبود ز عیب معشوق آگاه !

اصل رابطه ، تجانس خلقتی و خلیقتی بوده ، و نتیجه این رابطه
 به عشق کور کورانه منجر میگردد - و در این بین احساسات كوچك
 كوچك دیده میشوند که مثل بخیه های چرخ خیاطی طرفین را بهم
 نزدیک و متصل می سازند - خواه معشوق زشت و سیاه و خواه آفتاب
 و ماه . . .

همین جا را ول نکنید - برگردید بطور معکوس - وقتی بین
 يك فرد مبرز - شاعر بزرگ مثل فردوسی - لشکر کشی قوی

مثل نادرشاه - صنعت گر ماهر مثل مانی - فیلسوف قادر مثل سیدجمال افغانی - و بین محیط ، یعنی مردمی که باید قدراینها را بدانند و با آنها عشق بورزند ، تجانس خلقتی و خلیقتی موجود نبود ، بدون مراعات خوبی اشعار و لیاقت فکر و قوت قلب و صنایع باهره ، و فلسفه های آسمانی که درین افراد مکنون است ، احساسات کوچک کوچک مزبور که متجانسین را بهم میدوخت ، غیر متجانسین را از هم دور کرده و بالنتیجه انفصال قوی و نفرت فطری بین مرد بزرگ و محیط کوچک ایجاد شده و یک بغض کور کورانه مثل یک حفره هولناکی بین این افراد و آن افراد ، حادث میشود - فردوسی از بی توشگی جان میدهد ، نادر بدست همدستانش کشته میشود - مانی در ضمن مهمه محیط مصلوب و سیدجمال منفی و مسموم میگردد - و بلافاصله پس از مرگ زنده شده در همان محیط یا محیط نزدیک دیگر ، همان مردم یا مردم دیگر ، همان عناصر را ستوده و آثار آنان را فوق آثار بشریت قرار میدهند ! . . .

که مرگش به از زندگانی بود !

تا مرد بزرگ زنده است ، احساسات کوچک کوچک مزبور مانع ازین است ، که عموم با قلب پاک و بی الایش از لبیل حسد ، کینه ، نخوت ، همسری ، همدرسی ، همجواری ، خویشاوندی ، هم مسالکی و غیره ، با او نگر بسته و آثار او را بی روی وریا تصدیق کنند ، ولی وقتی که او مرد ، این احساسات هم میمیرند ، و پس از مردن این احساسات ، حقیقت حال پدیدار شده ، و گرد و غبار هائی که صفحه براق فضایل او را پوشانیده بود ، یگبار پاک شده ، و علاوه بر دریغ و افسوس - سلام و درود ، تصدیق و کرایش ، تمجید و تقدیر عمومی پیرامون فضایل و روح او را احاطه مینماید .

همان طور که شما پس از مرگ معشوق ، دیگر باو عشق نمی ورزید ، و معشوق دیگر اختیار نمیکند - همانا بطور هم پس از مرگ شاعر بزرگ ، یا لشکر کش نامی ، یا دیپلمات زبردست خودتان ، دیگر

با او عداوت نورزیده و او را دشنام نداده ، دیگری را برای طرفیت و طعن و لمن اختیار خواهید کرد ! وقتی که شما یکی از بزرگان - یعنی کسانی را که دارای یک چیزی هستید که در شما نیست - از نقطه نظر نیکی انگریسته ، لفظ کمالات و ممیزات فطری و طبیعی و تحصیلی الهارا در نظر بیاورید ، خواهید یافت که از آنها بزرگتر نداشته اید ! این بود حقیقتی که مطابق یک بحث پسیکو لوژی بما ثابت کرد که علت العال عدم کامیابی حقیقی بزرگان در حیات ، و تجلی واقعی آنان بعد از ممات ، از دو نقطه نظر است - تفاوت آنها با محیط ، دخالت احساسات کوچک کوچک در ممیزه عمومی .. و چون این دو اصل ، طبیعی و غیر قابل انفکاک از محیط و لازمه خلقت بشری است ، باید اذعان نمود که این حقیقت نیز غیر قابل انکار و همه جا با اختلاف صورت و شدت و ضعیف ، با محیط بوده و خواهد بود !

م - بهار

تصحیح لازم

مقاله که بعد ازین تصحیحات بنظر شما میرسد ، قسمت هشتم (تاریخ ادبی) تالیف آقای آشتیانی است - درین مقاله بعضی اشعار را مطابق نسخ موجود ثبت کرده اند . و پس از چاپ بنظر هیئت تحریریه رسید . برای اینکه قبل از خواندن ، اشعار آن مقاله منزه شود ، بتصحیحات ذیل رجوع کنید :

صفحه ۴۱۷ - سطر ۴ خمیره رودکی - مطابق با عین نسخه کتاب المعجمی است که در (لیدن) بتصحیح شیخ محمد خان و مقابله بادو نسخه اسلامبول و خدا بخش بطبع رسیده :
می آرد شرف مردمی بدیدید - آزاده قر از درم خرید (؟)

مصراع دوم نه تنها با وزن شعر که (مفاعیل، مفاعیل، فاعلان) و (مفعول، فاعیل،) باشد، اختلاف دارد - بلکه معنی هم ندارد - و اگر (و) آزاده را با همزه بخوانیم وزن درست میشود - ولی دیگر هیچ معنی احتمالی هم نخواهد داشت - و ظاهرا باید این مصراع اینطور باشد: (و آزاده برون از درم خرید) که هم وزن صحیح است و هم مطابق سبک و سلیقه مصراع اول، معنی میدهد -

سطر ۸ - همان صفحه: هر انگه که خوری (می) خوش انگه است .

سطر ۱۸ :

مطابق نسخه مجمع الفصحی - برزده بر مشک از شنکرف مد - و مطابق قاعده ذوقی - برزده برسیم از شنکرف مد - زیرا (برچند) با (مد) تناسب ندارد - و لب (ازسیم بر شنکرف) نیست، بلکه (برسیم از شنکرف) صحیح است .

سطر ۲۰ همان صفحه - مطابق نسخه مجمع - (بزنگ) و این اصح است .

سطر ۲۱ - مطابق نسخه مجمع - (بینی او تار کی)

سطر ۲۲ - مطابق مجمع (لمکه از تاری) و صحیح - بسته بر تاری

صفحه ۴۱۹ - سطر دوم - (در است بزیر عقب ساده)

« - سطر ۸ - گل بهاری ؛ بت تزاری -

« - سطر ۹ - چرا نیاری - صحیح است -

و این غزل مسقط ترجیع است - و باید اعضا و ارکان آن سالم و متوازی بوده - و عبارت (چرا نیاری) همه جا مکرر شود .

صفحه ۴۲۰ - سطر ۲۰ - (اوندارد یار بی یار چگونه بودا)

در تمام نسخ اینطور است - ظاهر آن صحیح باب الالباب اشتباه کرده باشد - اصل شعر این طور است: آهوی کوهی در کوه چگونه رودا -

اوندارد یار ... الخ .

صفحه ۴۲۵ - سطر ۴ - (وزشمار خرد هزاران بیش)

» - سطر ۶ - مطابق نسخه مجمع - (گرز تو

خواسته نیام و آنچه) ولی معلوم نیست کدام نسخه اصح است .

صفحه ۴۲۸ - سطر ۹ - مطابق بعضی نسخ (اگر چه به

بیچم بیاریك لفظ) ولی معلوم نیست صحیح تر کدام است .

صفحه ۴۲۹ - سطر ۲۴ - (گزارنده را ...)

صفحه ۴۳۰ - سطر ۱۲ - (نیز ناموزد زه بیج آموزگار)

* *

متأسفیم که در موقع تصحیح این اشعار نسخ صحیحه قدیمی

در پیش بود ، موقع هم برای تدارك نسخ نداشتیم - البته باید بسایر

نسخ نیز رجوع شود - و این اشعار که بمنزله میراثهای گرانبهای

خانواده ادبیات ایران است ، اینطور مغارط و شکوک باقی نمانند .

- ترجمه از انگلیسی -

قلب خوب مثل باغ است .

افکار خوب در حکم ریشه ،

گفتار خوب در حکم گل ،

کردار خوب در حکم میوه باغ .

تاریخ ادبی

- ۸ -

عصر اول

از ظهور اسلام تا ظهور غزنویان

چنانکه در نمرات سابق بیان شده است علوم و ادبیات ایرانیهای قدیم با استیلای عرب از بین رفت و تا دو قرن بعد از هجرت هم اسمی از زبان ایرانی بهیچوجه در میان نبود، کلیه مکاتبات و مراسلات، شعر و نثر، علم و حکمت، تاریخ و تفسیر و غیره بعبری نگاشته میشد، ایرانیان هم هر وقت میخواستند افکار و خیالات خود را بر روی کاغذ بیاورند ناچار بودند که آنها را بعبری بنکارند. تشکیل سلسله‌های چند در ایران، کم شدن اقتدار خلفا و حکمرانان عرب در این سرزمین، ایرانی را بجنبش آورد، اهالی مشرق و شمال شرقی این مملکت دم از زبان و شعر فارسی زدند و کسانی که قدرت نظم شعر داشتند برودن اشعار برداختند، تشویق امراء و بزرگان متدرجا دامنه اینکار را توسعه داد.

عصریکه ما در این شماره میخواهیم تاریخ ادبیات ایران را در آن شرح بدهیم عصر تولد و دوره شروع و ترقی زبان و ادبیات فارسی است؛ پس این دوره یکی از دوره‌های مهم تاریخ ادبیات ما محسوب میگردد.

این عصر حقیقه از ظهور اسلام شروع نمیشود زیرا چنانکه گفته شد تا دو بیست سال بعد از اسلام از زبان فارسی و ادبیات آن سخنی در میان نبود ولی برای احتراز از قطع رشته کلام ابتدای این عصر

را ظهور اسلام میگیریم و خاتمه این دوره را سال ۳۸۹ هـ یعنی سال انقراض سلسله سامانی قرار میدهیم .

سلسله های سلاطین ایران :

در سال ۲۰۵ هـ مامون ، طاهر بن حسین ملقب بذوالیمینین را که قتل محمد امین برادر مامون و قح بغداد بدست او انجام گرفته بود ، بحکومت خراسان منصوب کرد ، طاهر پس از یک سال نام خلیفه را از خطبه حذف نموده رابت استقلال بر اقراشت . اولاد طاهر تقریباً نیم قرن در خراسان یکی بعد از دیگری باستقلال حکومت کردند تا آنکه یعقوب لیث در سال ۲۵۶ سلسله ایشانرا برانداخت . افراد این سلسله اگر چه اصلاً عرب بودند ولی بواسطه معاشرت با ایرانیها و زندگانی در ایران ایرانی شده بودند و بهمین جهت یاره از مورخین سلسله طاهریان را اولین سلسله سلاطین ایران در دوره بعد از اسلام دانسته اند و ما هم بپاره ملاحظات متابعت از ایشان کردیم .

در آخر خلافت المتوکل بالله عباسی ، یعقوب پسر لیث رویگر ادعای استقلال نمود ، هرات ، خراسان ، شبراز ، کرمان ، اهواز ، ورام ، هرمز را مطیع ساخته ببغداد نزدیک شد و خلیفه از ترس او را فرمان سلطنت عطا کرد .

بعد از یعقوب برادرش عمرو فرمانفرمائی یافت ، وی در یلغ بدست اسمعیل سامانی مغلوب شد اسمعیل مغولاً او را نزد خلیفه ببغداد فرستاد خلیفه او را حبس کرد و او همچنان در حبس بود تا جان تسلیم کرد ، پس از یعقوب و عمرو ، اولاد ایشان در سیستان بحکومت باقی بودند ، سلطان محمود سلسله ایشانرا منقرض کرد .

سلسله را که یعقوب تشکیل داده سلسله صفاری یا سلسله آل لیث بیکویند تاسیس این سلسله در ۲۵۳ هـ و انقراض آن در سال ۲۹۱ هـ اتفاق افتاده

مامون در دوره خلافت خود حکومت يك قسمت از ماوراءالنهر را بشخصی موسوم به احمد بن اسد بن سامان عطا كرد و این شخص نسبت بهرام چوبینه میرسانید (۱) بعد از احمد پسران او هر کدام منصبی فراخور حال خویش یافتند مخصوصاً دو پسر او نصر و اسمعیل اعتباری حاصل کردند و هر يك در قسمتی از ماوراءالنهر به حکومت رسیدند؛ نصر در ۲۷۹ هـ وفات یافت و اسمعیل بعد از او بالاستقلال حاکم تمام ماوراءالنهر گردید این مرد پس از دستگیر کردن عمرو بن لیث خراسان را نیز ضمیمه منصرفات خود کرده استقلال حاصل نمود و سلسله بنام سلسله سامانی تشکیل داد.

سلسله سامانی در ۲۶۱ بهمت اسمعیل تاسیس شده و مدت سلطنت سلاطین آن ۱۲۸ سال و مرکز حکمرانی آن سلسله بخارا بوده است.

امرای سامانی نه نفر بوده اند و آخرین ایشان عبدالملک بن نوح نام داشته سلطان محمود غزنوی این سلسله را منقرض کرد و انقراض آن در ۳۸۹ اتفاق افتاده.

سلسله‌های فوق و علوم و ادبیات :

آل طاهر اگرچه اغلب ادیب و فاضل بوده و بعلم و حکمت توجه داشته اند ولی چندان بزبان فارسی اعتنائی نکرده اند بلکه بگفته بعضی از مورخین عبدالله بن طاهر سومین کس از طاهریان بسوزاندن کتب فارسی و غرق آنها امرداد (۲) باوجود این در زمان ایشان شاعری شیرین سخن خاست معروف به جنظله باد غیسی (۳).

(۱) نظر بپاره تحقیقات تاریخی آل سامان از بزاد پسر شیر خواره اردوان اشکانی بوده اند پس از کشته شدن او یکی از خدامش آن کودکی را بماوراءالنهر برده و در آنجا هائله تشکیل دادند که بعدها آل سامان از آن هائله بوجود آمدند: (در والتیجان)

(۲) تذکره دولتشاه ۲۰

(۳) لباب الالباب ۲ ج ۲

صغاریان نیز بواسطه اشتغال بچنگ و فتح مجال پیدانکرده اند که کاملاً بادیات و زبان فارسی اعتنا نمایند و در تواریخ و تذکره ها مطالبی که مستقیماً اشاره باین نکته باشد وجود ندارد فقط از بعضی قرائن میتوان نکاتی کشف کرد، از جمله دولتشاه سمرقندی در تذکره خود گوید :

« یعقوب بن لیث بسری داشت کوچک و او را بغایت دوست میداشت روز عید آن کودک با کودکان دیگر جوز میباخت ، امیر بسر کوی رسید و بماشای فرزند ساعتی بایستاد ، فرزندش جوز بینداخت و هفت جوز بکو افتاد و یکی بیرون جست ، امیرزاده ناامید شد پس از لمحّه آن جوز نیز برسپیل رجع القهقری بجانب کوغلطان شد ، امیرزاده مسرور گشت و از غایت ابتهاج بزبانش گذشت که :

غلطان غلطان همی رود تالاب کو ،

امیر یعقوب را این کلام بمذاق خوش آمد ، ندما ووزرا را حاضر گردانید و گفت که این شعر خوب هست و این از جنس شعر است ، ابودلف عجللی و ابن الکعب بانفـاق و تحقیق مشغول شدند ، این مصراع را نوعی از هزج یافتند ، مصراع دیگر بتقطع موافق آن برین مصراع افزودند و یک بیت دیگر بر آن ضم کردند و دو بیتی نام کردند و بعدها دوبیتی را رباعی نامیدند (۱) »

این حکایت اعم از آنکه صحت داشته باشد یا نه میتواند از جنبش ادبی در دوره صفاری خیر دهد .

از جمله کارهاییکه غالب مورخین بیعقوب لیث نسبت داده اند ترجمه تاریخ ملوک عجم است بفارسی بعضی از مورخین گویند که تاریخ ملوک عجم که دانشور دهقان در عهد انوشیروان جمع

کرده بود در غارت کتابخانه یزدگرد شهریار پادشاه آخر ساسانی
 نصیب لشکر اسلام شد و در موقع تقسیم غنائم باهل حبشه رسید ،
 اهل حبشه آنها را بمملکت خود برده ترجمه و منتشر کردند تا از حبشه
 به هندوستان انتقال یافت و یعقوب آن نسخه را به ابو منصور عبد
 الرزاق بن عبدالله فرخ که معتمد الملك بود داد تا بفارسی ترجمه
 کند وی با چهار کس دیگر کتاب مزبور را با امر یعقوب ترجمه
 نمودند و مردم از روی آن ترجمه استنساخ ها کرده آنها در خراسان
 شایع کردند تا بسامانیان رسید .

در دوره صفاریان چند نفر شاعر فارسی زبان برخاسته اند که
 اسامی آنها را بعد ذکر خواهیم کرد .

سامانیان و علم و ادبیات :

سامانیان در تاریخ ادبیات ایران دخالت بزرگی دارند و شاید
 این سلسله از سلاطین پیش از تمام امرا و سلاطینی که در این مملکت
 سلطنت کرده اند بزبان فارسی و ادبیات آن خدمت کرده باشند .
 شعر فارسی که در دوره طاهریان و صفاریان شروع شده بود
 در عصر سامانیان باوج ترقی رسید و شعرانی مانند شهید بلخی ، ابوشکور ،
 رودکی و دقیقی و غیرهم بظهور رسیدند ، سلاطین سامانی هم شعرای
 مزبور را به دربار خود خوانده باجوایز و صلوات گرانبها تشویق و
 ترغیب کردند . گویندگان فوق نیز به ثناخوانی و مداحی امرای
 سامانی مشغول شده دوره درخشانی را پیش آوردند ، دنباله این دوره
 قاعصر غزنویان امتداد یافت و بزرگترین مظاهر ادبیات فارسی یعنی
 - فردوسی - در عصر غزنوی بوجود آمده است .

در دوره سامانیان شهرهای خراسان و ماوراءالنهر مخصوصا دوشهر
 بخارا و نیشابور فوق العاده ترقی حاصل نمودند بطوریکه بخارا یعنی

مرکز حکومت سامانیان محل اجتماع علما و ادبا و شعرا و نیشابور یکی از مراکز تحصیل و تعلیم گردید ، قدیمترین مدارسیکه در دوره بعد از اسلام مسلمین تاسیس کرده‌اند در نیشابور تاسیس شده (۱) .
از سامانیان کسیکه بیشتر از همه مشوق علم و ادبیات شناخته شده امیر نصر بن احمد سامانی است .

« امیر نصر چون مردی دانش دوست و فهمیده و سنجیده بود ملتفت شد که اگر زبان پارسی زنده نشود و درست جان نگیرد بقای ملت ایرانی امکان ندارد و ممکن است یک نفر خلیفه متعصب پیدا شود و همان فارسی مخلوط با عربی را که در آنوقت فی الجمله نضجی گرفته بود بکلی براندازد و مردم ایرانرا یکباره عرب کنند پس رود کی را که طبعی موزون داشت و استعدادی بکمال ، تشویق کرد و امرا و امنای دولت نصر بن احمد نیز بزودی به پیروی پادشاه خود جوایز و صلوات و مال بسیار برود کی دادند و او در مدح و ثنای سلطان و نزدیکان حضرت قصاید غرا بگفت و اشعار دیگر نیز در موضوعهای مختلف بنظم آورد و شعر رواج و رونق یافت و طرف اعتنا و توجه شد و چون قوام و نظام و اسباب تکمیل زبان ، اشعار فصحا و بلغای از شعراء است از این رو زبان فارسی دارای عناصر واسطقیس درست گردید (۲) »

- رود کی بواسطه انعام و جوایزی که از طرف امیر نصر و در باریان بوی داده میشد چنان ترقی یافت که بر اعیان ملک تقدم جست و در تاریخ شاعر دیگر را ننوشته اند که باین پایه بیادشاهان تقرب جست باشد چنانکه گویند او را دوپست

(۱) تاریخ آداب اللغة ۲۲۶ ج ۲ و ابن خلکان

(۲) تاریخ ادبیات مرحوم ذوالملاک قزوینی ۸۴

غلام بود و چهارصد شتر در زیر بنه او میرفت و بعد از وی هج شاعر را این مکتب نبوده است و این اقبال روی نداده (۱) ، امیر نصر پس از نظم کلبه و دمنه او را چهل هزار دینار صلّه داد .

دیگر از سلاطین علم دوست سامانی منصور بن نوح (۳۵۰ - ۳۶۶ هـ) است که ابو علی محمد بن محمد بلعمی را بوزارت خویش اختیار نمود و آن وزیر بفرمان او تاریخ معروف طبری را بفارسی نقل کرد ؛ تفسیر طبری نیز در دوره این پادشاه بفارسی ترجمه گردیده است .

جانشین منصور بن نوح ، نوح بن منصور (۳۶۶ - ۳۸۷ هـ) است که او نیز از دوستان علم و ادبیات شمرده میشود ، این پادشاه چنانکه بعد خواهیم دید ، دقیقی شاعر خویش را بنظم شاهنامه مامور نمود ، دقیقی نیز باینکار شروع کرد ولی عمرش کفایت نکرده مقتول گردید و فردوسی در عهد غزنویان نظم شاهنامه را با تمام رسانید .

نوح بن منصور ، چون از فضل و کفایت صاحب بن عباد اطلاع حاصل نمود مخفیانه از او درخواست کرد که خدمت سلاطین آل بویه را ترک گفته بیخارا بیاید و زمام وزارت سامانیان را در دست بگیرد ولی صاحب بعذر آنکه برای حمل کتابخانه او چهارصد شتر لازم است از آمدن استنکاف ورزید و برای قبول وزارت او حاضر نشد .

امیر نوح فوق العاده عشق بکتاب و جمع آن داشت بهمین جهت کتابخانه بزرگی که نظیر آن دیده نشده بود در بخارا تاسیس کرد و از هر نوع علم نسخ گرانبهایی در کتابخانه خود مهیا ساخت ، ابو علی سبنا در موقیعه در بخارا بود مدتی در این کتابخانه بسر میرد و از کتب آن استفاده میکرد ، بدبخانه در همان اوقات کتابخانه

مزبور آتش گرفت و کتب آن یکباره طعمه آتش گردید. جماعتی سوختن این کتابخانه را بحکیم ابن سینا نسبت داده اند ولی این نسبت تصدیق نشده است.

سامانیان بشعر و ادبیات عربی نیز خیلی توجه داشته اند بطوریکه در دوره حکومت ایشان در بخارا عده زیادی از شعرا و فضلالی عربی زبان گرد دربار سامانی، میزیستند و از صالات و جوایز امرای مزبور بهره مند میشدند چون ذکر این قسمت مربوط بموضوع ما نیست ما هم از بیان آن صرف نظر مینمائیم.

تاریخ ادبیات ایران در عصر اول در تحت سه عنوان ذکر خواهیم نمود از اینقرار: لغت، شعر و نثر، در این عصر و عصرهای بعد برای احتراز از تطویل کلام، از ذکر علما و حکما صرف نظر می کنیم فقط از کسانی که تالیفات خویش را بزبان فارسی نوشته اند در ذیل عنوان نثر اسم میبریم.



لغت

۱ - تشکیل زبان فارسی

فارسی بعد از اسلام زبانی است که از زبان پهلوی اشتقاق یافته و در دوره های بعد مقداری لغات عربی و ترکی داخل آن گردیده است، این زبان، ابتدا در خراسان و ماوراء النهر، یعنی در قسمت های از دایره نفوذ و تاثیر عربی دورتر بوده اند تشکیل شده، همت غیرتمندان ایران، اشعار و نوشته های گویندگان و فضیحای فارسی زبان بتدریج آنرا قدرت و قوت داده است.

زبان ایندوره، زبانی است بسیار سهل و ساده، لغات، مطلق و خارج

کمتر در آن دیده میشود، چون هنوز شعر و ادبیات فارسی در عصر تولد ویدو ترقی بوده شعرا و ادبا مجال تفنن و تصنع نیاخته اند. همین جهت لغات مغاق و مترادف عربی را کمتر بکار برده‌اند، امروز فهم يك قطعه یا قصیده رود کی برای ما سهل‌تر از يك قطعه یا قصیده انوری یا ناصر خسرو و یا خاقانی است، آن اشکالی که فرانسویان و انگلیسیان در مطالعه اشعار شعرای قدیم خود مثل کلمان مارو Clément Marot یا چو سر Chancer دارند بهیچوجه مادر مطالعه اشعار رود کی و دقیقی نداریم؛ فقط بعضی لغات در کلام رود کی و دقیقی دیده میشود که مرور زمان آنها را مهجور کرده و از استعمال انداخته است ولی ترکیب کلام و جمله بندی رود کی و دقیقی همان است که امروز هم هست.

شیوع بازار مداحی بتوسط گویندگان اولیه زبان فارسی از يك طرف برای بلند کردن نام سلاطین و امرای ایران و اهمیت و اعتبار دادن بایشان در مقابل خلفا و رقبای دیگر، و از طرفی برای گذراندن معاش خود بیشتر توجه گویندگان و مشوقین هر دو را بطرف شعر معطوف کرد و بشر کمتر اهمیت داده شد، همین کیفیت سبب شده است که اثر فارسی بر خلاف نظم آن ترقی چندانی حاصل نکرده و نتوانسته است بانثر عربی رقابت کند بلکه نامدنی کاملاً مغلوب آن بوده است.

۴ - زبان فارسی و فرس قدیم و پهلوی

فارسی دوره اسلامی زاده زبان درباری دوره ساسانیان و فرس قدیم دوره هخامنشی است اما مرور زمان و انقلابات سیاسی تغییرات بزرگی در آن داخل کرده است. گذشته از اصطلاحات و لغاتی که بر اثر استیلای عرب داخل در این زبان شده است يك قسمت از لغات قدیم بتدریج فراموش گردیده و بعضی نیز تغییر صورت و

معنی داده اند ، بعضی لغات در دوره ساسانیان دو معنی داشته و برای بیان دو خیال بکار برده میشدند در دوره اسلامی یکی از معانی آنها فراموش شده و فقط برای بیان معنای دیگر مستعمل گردیدند ، برخی دیگر بکلی مهجور و پاره نیز مختصر شده تغییر حاصل نموده اند . از جمله تغییراتی که زبان فارسی در دوره اسلامی کرده . از بین رفتن بعضی از حروف و تلفظات و داخل شدن حروف و تلفظهای دیگر است . از این تغییرات یکی اینست که ایرانیها در دوره اسلامی ابتدا بساکن را ممتنع و متعسر دانسته برای تلفظ لغاتی که بحرف ساکن ابتدا میشده ، یا همزه متحرکی در ابتدای آن در آورده و یا حرف ساکن ابتدائی را متحرك ساخته اند مثلا ریشه ایستادن در قدیم بکفته فرندیها « ستاد Stad » بوده ایرانیهای دوره اسلامی گاهی (س) را متحرك کرده ستادن ، گاهی همزه متحرك ، کسور در ابتدای آن کلمه در آورده استادن و بیشتر کسره همزه را اشباع کرده « ایستادن » گفته اند .

دیگر از تغییراتی که در دوره اسلامی حاصل شده تبدیل بعضی از حروف به بعضی دیگر است مثلا (واو) بعضی از کلمات قدیم در فارسی جدید به (گ) مضموم بدل گردیده و ما برای نمونه یکی دولت را مثال می آوریم :

۱ - در دوره قبل از اسلام ایرانیها به (گرك) حیوان درنده معروف (ورکا) میگفتند ، الف (ورکا) بتدریج ساقط و واو و کاف آن به دو کاف تبدیل یافته اند ، هنوز برزخ بین دولت (ورکا) و (گرك) در بعضی از ولایات ایران مستعمل است چنانکه در آشتیان اهالی به گرك . (ورك) میگویند ، بدیهی است که این کلمه برزخ بین دو کلمه ورکا و گرك است .

۲ - در دوره قدیم نام کشتاسب پادشاه معروف را (ویستاسپا) یا (ویستاسپ) تلفظ میکردند ، ویستاسپ در نتیجه تغییر واو به گداف و تغییر جزئی دیگری بصورت گشتاسب در آمده است .

۳ - در لغات قدیم آرینها (ورت Vert) بمعنای گردیدن بوده ، ریشه (گرد - یدن) نیز در فارسی امروزی گرد است ، گرد همان (ورت) است که با تغییر واو به گداف و تابه دال (که معمول به فارسی است) باین صورت در آمده ، در زبان لائینی Vert و در آلمانی Werden بمعنای گردیدن است (۱) ، تبدیل (ی) به (ج) و (ج) به (ز) و (ف) به (پ) و (ل) به (خ) و غیره خیلی مستعمل بوده و در دوره اسلامی هم شعرا و ادبا این تبدیلات را معمول داشته اند .

۳ - اختصاصات زبان فارسی

زبان فارسی ، یعنی زبانیکه ادبا و شعرای بعد از اسلام آنرا وسیله بیان افکار خویش قرار داده اند دارای کمیزات و اختصاصاتیست که از ذکر آنها نمیتوان صرف نظر کرد ؛ اهم این اختصاصات بقرار ذیل است :

اولا - صرف و نحو فارسی فوق العاده سهل و ساده است بچندعلت :

۱ - در زبان فارسی نوع وجود ندارد ، عموم موجودات ذیروح خنثی محسوب میشوند ، لغات مذکر اسم مخصوص و لغات مؤنث کلمه جدا گانه دارند ، بعضی اوقات کلمات نر و ماده نوع موجودات ذیروح را تعیین مینمایند مثلا شیر نر مذکر و شیر ماده مؤنث است .

۲ - برای بیان تغییر حالت اسم ، آخر لغات فارسی مثل

بعضی زبانهای دیگر تغییر نمی نماید فقط در حالت مفعولی يك (را) باخر اسم افزوده میشود .

۳ - صفت در فارسی با موصوف مطابقت نمی نماید .

۴ - علامت مصدر در فارسی منحصر (نون ماقبل مفتوح) است و هیچوقت قبل از نون ماقبل مفتوح حرفی غیر از دو حرف (دال) و (تا) واقع نمیشود .

۵ - اعداد در زبان فارسی بطور طبیعی با یکدیگر ترکیب میگردند .

۶ - ترتیب اجزاء جمله بقاعده طبیعی یعنی : فاعل - مفعول

و فعل است فاعل با فعل در افراد و جمع مطابقت میکنند مگر در جائیکه فاعل غیر ذیروح یا اسم جمع باشد ، در غیر ذیروح فعل و فاعل با یکدیگر مطابقت نمیکنند و در اسم جمع هر دو حالت جایز است . خلاصه اینکه قواعد صرف و نحو فارسی قواعدی است سهل و ساده و از حسن اتفاق با قواعد صرف و نحوی اکثر السنه عالم یکی میباشد . زبان فارسی و انگلیسی دو زبانی هستند که از حیث صرف و نحو خیلی یکدیگر شباهت دارند و بواسطه همین حیث سادگی آسانترین تمام زبانهای عالم شمرده میشوند .

ثانیاً - دامنه این زبان بقدر کفایت توسعه دارد زیرا گذشته از لغات فارسی که ایرانیها در استعمال آنها مجاز هستند ، اکثر لغات عربی را که خود عرب میتوانند استعمال کنند فارسی زبانان نیز می توانند بکار برند ، یکی از چیزهاییکه بتوسعه دایره لغات فارسی کمک کرده لغات مرکبه این زبان است .

ویلیام جانز William Jones از مستشرقین فاضل انگلیسی میگوید :

« یکی از محاسن بزرگ زبان فارسی استعمال صفات مرکبه است که بواسطه تنوع و لطیف صفات مزبور ، این زبان نه تنها بر آلمانی و انگلیسی

برتری دارد بلکه بر یونانی نیز ترجیح حاصل کرده دایره این صفات مر کبه ممکن است بر حسب میل و اراده نویسنده فوق العاده توسعه پیدا کند ، وقتی انسان باین قسم صفات نظر می اندازد و می بیند که می تواند بسهوات آنها را بجای اسم استعمال نماید باید اقرار کند که زبان فارسی غنی ترین تمام السنه عالم است . (۱)

ثالثا - زبان فارسی ، زبانست لطیف مستعد برای همه قسم بیج و خم شعری ، اگر دست گوینده قادری کلمات آنرا بایکدیگر ترکیب کند وقوع آن کلمات بر سامعه موجب ایجاد شدید ترین تاثیرات میگردد ، قصیده معروف رودکی ، غزلهای حافظ و سعدی بیانات فردوسی و قصیده مدائن خاقانی همه همین حکم را دارند .

اروپائیان بمناسبت آنکه ایتالیائی را شیرین ترین زبانهای اروپا میدانند زبان فارسی را به ایتالیائی آسیا L'italien de L'Asie ماقب نموده اند . غیر از این سه اختصاص مهم وجود لغات مترادف ، متضاد ، مشابه ، سجع و غیره زبان فارسی را حالت خاصی بخشیده است .



شعر

۱ - شعر فارسی و شعر عربی

در موقعیکه صاحبان طبع شاعری خواستند شعر بگویند و افکار خویش را بوضع خوش ، در لباس زیبا بیان کنند برای سره شوق در مقابل خود جز شعر عربی چیز دیگری نداشتند ، به همین جهت شعر فارسی بتقلید از شعر عربی شروع کردید .

یک قسمت از افکاری که شعرای اولیه فارسی زبان در اشعار خود بکار برده اند افکاری است که محیط مسکونی ایشان برای آنها پیش آورده ، یک قسمت دیگر افکاری است که بر اثر مطالعه

اشعار شعرای عرب، از ایشان اقتباس گردیده است. بدبختانه شعر فارسی در موقعی از شعر عربی تقلید شده است که شعر عربی در حال تنزل بوده، علم بدیع و توجه بصنایع لفظی و صنایع ایجاد شده و در میان ادبا و شعرا انتشار پیدا کرده بوده است. ذوق شاعری ایرانی، فکر مخترع و آزاد گویندگان این سرزمین، افکار آریانی مردم بومی ایران، علاوه بر آنکه این نقیصه را رفع نموده شعر فارسی را از بعضی جهات از شعر عربی هم پیش انداخته است، دست ماهر شعرای ایرانی، بقدری اسلوب نظم و سبک بیان عبارت و قالب کلام فارسی را تغییر داده است که بدون تعمق نمیتوان گفت شعر فارسی از شعر عربی تقلید شده.

تقلید از عربی نیز کور کورانه صورت نگرفته، زیرا اوزان و افکاری که با ذوق مردم این مملکت موافقت نداشته پذیرفته نشده است. مثلاً شعرای فارسی زبان کمتر بلکه هیچ به بحور کامل، بسیط و طویل شعر ندانفته اند برخلاف بعضی بحور دیگر مانند جدید و قریب و مشاکل بر عدد بحور عروضی افزوده اند؛ عروض فارسی از بسیاری جهات با عروض عربی تفاوت دارد.

مهمترین اثری که از شعر عربی در شعر فارسی باقیمانده وصف خمر و غلمان است، این قسم وصف در شعر شعرای جاهلیت و عصر اموی عرب وجود نداشت در قرن اول از خلافت بنی عباس بمناسبت شیوع استعمال مسکر و عشق ورزی بغلمان و سزاده رویان وصف مزبور داخل در شعر عربی گردید و شعرای عصر مذکور باین قسم وصف پرداختند مشهورترین شاعر عرب که وصف خمر و غلمان را زیادتراً از همه کرده ابونواس است (۱) (۱۹۸ - ۱۴۵ هـ) چون وصف

غلمان و خمر تقریباً بذوق عموم شعرا بی چسبید شعرای ایران هم
این قسم وصف را اقتباس کرده در این موضوع داد سخنوری را دادند.
رودکی در مدح شراب میگوید :

مه، آرد شرف مردمی پدید
آزاده تر از درم خرید
مه، آزاده پدید آرد از بد اصل
فراوان هنر است اندرین نبید
هر آنگاه که خوری مه خوش آنگاه است
خاصه چو گل و یا سمن دمید
بسا حصن بلند که می گشاد
بسا گره نوزین که بشکنید
بسا دون بخیل که می بخورد
کریمی بجهان در پراکنید (۱).

ابوشعب صالح بن محمد مروی در حق ترسابچه فرماید :

دوزخی کیشی بهشتی روی و قد
آهو چشمی حلقه زلفی لاله خد
لب چنان کز خامه نقاش چین
بر چکد از سیم بر شنگرف مد
گر ببخشد حسن خود بر زنگیان
ترک را بی شک ز زنگ آید حسد
بینی آن تارک ابریشمین
بسته بر تاری ز ابریشم عقد
از فروسو گنج و از برسو بهشت
سوزنی سیمین میان هر دو حد (۲)

(۱) کتاب المعجم ۱۴۷ طبع بیروت

(۲) لباب الالباب ج ۲

۲ - سبکهای جدید در نظم

علاوه بر قصیده و غزل و بعضی اقسام دیگر از شعر که ایرانیها از عرب اقتباس کرده بودند این قوم بعضی سبکهای جدید نیز از پیش خود در نظم داخل کرده و بان سبکها شعر گفته اند؛ مهم ترین این سبکها رباعی و مثنوی است.

رباعی چنانکه پیش هم اشاره شد به گفته دولتشاه در دوره صفاری اختراع گردیده و پسر یعقوب لیث اولین مصراع آنرا گفته است، شمس قیس صاحب کتاب المعجم، اختراع رباعی و سرودن مصراع فوق را با تردید برودکی یا یکنفر دیگر از شعرای ایران منسوب میدارد، شعرای عربی زبان مخصوصا ایرانیانیکه به عربی شعر گفته اند رباعی را بنام اولی آن «ذوبیت» اخذ کرده بین خویش مستعمل کرده اند.

مثنوی، یعنی شعریکه هر دو مصراع آن دارای يك قافیه باشد نیز از مخترعات ایرانیهاست. مثنویهای بحر تقارب ابوشکور بلخی قدیم ترین مثنویهایی است که در فارسی بنظر رسیده؛ مثنوی را نیز شعرای عرب از ایرانیها اقتباس کرده بعضی اشعار بدان سبک سروده اند.

۳ - اختصاصات مهم شعر در این عصر

شعر هر مات، در هر دوره دارای اختصاصات و اسلوب و سبکی است که حالت روحیه گویندگان آن شعر را در آن دوره بیان مینماید. مهمترین چیزهاییکه در نظم هر دوره باید ملاحظه شود، الفاظ و سبک و معانی اشعار است، وضع الفاظ و سبک اشعار اینعصر را ما در موقع بیان لغت و شعر بقدریکه لازم میدانستیم بیان کردیم در اینجا باید بمعانی اشعار توجه نمایم.

۱ - تشبیه - تشبیهات عصر اول عموما ساده و طبیعی است و بحقیقت نزدیک میباشد.

منجبت گوید :

نیکو گل دو رنگ را نگه کن درست بزیر عتیق ساده
 باعاشق و معشوق روز خلوت رخساره بر رخساره بر نهاده
 هم اوراست :

بکوچه کوه روی با کف گهر افشان
 چو آسمان وره سازی زبس گهر باری (۱)
 رود کی در تشبیه می و معشوقه فرماید :

گل بهاری است، بت تباری نبید داری چرا نیاری ؟
 نبیند روشن چو ابر بهمن بنزد گلشن چرا نیاری ؟

۲ - مدح - مدح نیز ساده و بدون اغراقهای ناپسندیده و ده -
 شهید بلخی در مدح امیرنصر گوید :

جهان گواست مراورا که در جهان ملکست
 بزرگوار و سزاوار نصرت و تایید
 بداد نعمت و بس شاگرد است بر نعمت
 بر این دو باشد سلطان تخت را تایید

۳ - هجو - هجو نیز طبیعی و خالی از الفاظ رکیک
 گفته میشود و اگر هم لغات مستهجن در آن دیده شود ملاحظت
 دوره های بعد نیست ،

رودکی در هجو کسی گوید :

چرخ و فلک هرگز پیدا نکرد چون توبگی سفته دون وز تور
 خواجه ابوالقاسم از تنک تو بر نکنند سر بقیامت ز کور

(۱) آسمان وره - بمعنای کلهشان است .

۴ . مرثیه . - مرثیه هائی نیز که از شعرای ایندوره
ملاحظه میشود عاری از اغراق غیر مقبول و حاکی تائر گوینده
است ، دقیقی گوید :

دریغا میر بونصرا دریغا ! که بس شادی ندیدی از جوانی
ولیکن راد مردان جهاندار چو گل باشند کوتاه زندگانی
رود کی در مرثیه مرادی شاعر می گوید :

مرد مرادی نه ، همانا نمرد هر گ چنان خواجانه کاریست خرد
جان گرامی به پدر باز داد کالبند تیره به مادر سپرد ،
۵ - بیان احساسات . - برای نمونه بیان احساسات دو

مثال را خاطر نشان مینمائیم ؛ یکی قصیده معروف رود کی : بوی
جوی ، ولبان آید همی که نمونه از بیان احساسات رقیقه است و
ناز غایت اشتها محتاج بند تر نیست ، دیگر قصیده عالی دقیقی : زدو
چیز گیرند مر مملکت را که در دانشکده صفحه ۳۸۲ مندرج است و
برای بیان احساسات تند و تشوق و ترغیب به مملکت داری بهترین
مثال میباشد .

۴ - شعرای اولیه

بعضی از ارباب تذکره و مطلقین بر این عقیده اند که اول شعر
فارسی را در دوره آمد از اسلام حکیم ابو حفص سفیدی سمرقندی
تترکیب کرده و شعریکه بدو منسوب میدارند فرد ذیل است :

آهوی کوهی در دشت چگونه دودا او ندارد پای بی پای چگونه رودا
و نیز گفته اند که وی موسیقی خوب می دانسته و بر بطن یا
شهرود را اختراع کرده و در قرن اول هجری میزیسته است .
بعد از او شاعر دیگری را بنام خواجه ابوالعباس مروزی نام
ببرده اند و شعر ذیل را بدو نسبت داده اند که در موقع آمدن مامون
بخراسان در مدح آن خلیفه ساخته است :

ای رسانیده بدولت فرق خود بر فرقدین
گسترانیده بفضل وجود در عالم یدین
مر خلافت را تو شایسته چو مردم دیده را
دین یزدان را تو بایسته چو رخ را هر دو عین
کس بدین منوال پیش از من چنین شعری نگفت
مر زبان پارسی را هست با این نوع بین
لیک از آن گفته من این مدحت تر انا این لغت
گیرد از مدح و ثنای حضرت تو زیب و وزین

ارباب تذکره گویند که چون ابوالعباس این اشعار را در
حضور مامون خواند آنخلافه هزار دینار زر مسکوک باو صله داد
و این مبالغ برای او مستمری شد .

صاحب مجمع الفصحی در کتب این شعر را در یکجا از کتاب
خود در سال ۱۷۳ . ه . (ص ۳ از مقدمه) و در جای دیگر در
سال ۱۷۵ . ه . (ص ۶۴ ج ۱) دانسته و صاحب لسان الالباب
ترکیب آنرا در سال ۱۹۳ ه گفته است .

بعضی از مستشرقین مثل دکتر اطه Dr. Ethé این حکایت
را واقعه صحیح تاریخی پنداشته و بنظر حقیقت بدان نگریده اند
و برخی دیگر مانند کازیمیرسکی Kazimirsky و پرفسور برون در
صحت آن تردید کرده اند . اگر قدری دقت شود حق بجانب
کازیمیرسکی و برون داده خواهد شد زیرا :

اولا - اسلوب سخن و طرز ترکیب کلام این قطعه بهیچوجه با کلمه
بندی شعرای قرن سوم حتی نویندکان مائه چهارم هم شباهت ندارد بلکه
این قسم کلام از جنس گفته های قرن پنجم بوده است .

ثانیا - مامون در ۱۹۸ بخلافت رسیده ، تواریخی که ارباب
تذکره ذکر کرده اند یعنی سالهای ۱۷۰ ، ۱۷۳ و ۱۹۳ هر سه

عدم صحت اصل موضوع را می‌رساند چه بقول همان تذکره نویسان مامون بخلافت بمقاد خود شعر که : مرخلافت را الخ این شعر در سالی گفته شده که مامون خلیفه بوده است و بر فرض صحت اتساب باید این اشعار بعد از ۱۹۸ یعنی سیال رسیدن گفته شده باشد .

اما گذشته از ایندو نفر در دوره حکومت صفاریان و طاهریان شعرانی پیدا شده اند که بالنسبه اهمیت و اعتباری داشته اند و از هر کدام از آنها در تذکره ها و تواریخ یکی دوسه فرد شعر به یادگار مانده مهمترین اینشعرا سه نفر بوده اند :

۱ - حکیم حنظله بادغیسی : ظهورش در عصر آل طاهره، دیوانش بقول صاحب چهار مقاله تا مدتی وجود داشته و احمد بن عبدالله خنجستانی بر اثر مطالعه دوفرد از اشعار او (۱) از خر - بندگی به مقامی عالی ارتقاء یافته وفاتش بگفته صاحب مجمع الفصحا در ۲۱۹ ، ه .

۲ - فیروزالمشرقی : از شعرای دوره عمرولیث وفاتش در ۲۸۳ (بگفته مجمع الفصحا)

۳ - ابوسلیک گمرگانی : از شعرای ایام عمرولیث ، محمد عوفی ایندوویت را بنام او ذکر کرده :

خون خود را گریزی بر زمین به که آب روی ریزی در کنار
بت پرستیدن به از مردم پرست بند گیر و کار بند و گوش دار

شعرای دوره سامانی

چنانکه پیش هم اشاره شد تشویقهای امرای سامانی مخصوصا امیر نصر باعث ظهور یکمده شعرای معتبر گردید که اغلب آنها در گرد دربار سامانی میگردیده و از صلوات گرانیهها و نوازشهای

(۱) این دو فرد شعر در دانشکده ص ۲۰۵ مندرج است

امرا و اعیان آن عصر بهره مند میشده اند .
 این شعرا را می توان بدو طبقه تقسیم کرد : یک طبقه
 شعرائیکه در همان دوره سامانی وفات یافته اند و مدح غیر سامانیان از ایشان دیده
 نشده طبقه دیگر شعرائیکه بعد از سامانیان هم حیات داشته و امرا
 و سلاطین دیگر مثل غزنویان و دیلمه و امرای چغانیان و غیره را
 مدح نموده اند : شعرای طبقه دوم مانند دقیقی و منجیدک و غیره
 را در دوره های بعد ذکر خواهیم کرد در اینجا فقط بذکر شعرای
 طبقه اول اقتصار می نمائیم ، معروفترین این شعرا از این قرارند :

۱ - ابو شکور بلخی

ابو شکور بلخی از شعرای دوره امیر نصر بن احمد سامانی
 بوده و کتابی بنام آفرین نامه در سال ۳۳۶ ه . یعنی در دوره
 نوح بن نصر تألیف کرده (۱) بمناسبت آنکه بیشتر اشعار باقیه ابو-
 شکور مثنوی بحر تقارب است میتوان احتمال داد که ایندستاب
 بحر تقارب بوده است ولی از موضوع آن اطلاع درستی در دست
 نیست از اشعار او این دو بیت است که میگوید :

از دور بدیدار تو اندر نگرستم
 و جروح هد آن چهره بر حسن و ملاح
 وز غمزه تو خسته شد آزرده دل من
 وین حکم قضائست : جراححت بجراححت

و این معنی را ابوالفتح بستی دیر و شاعر معروف اخذ و به
 تازی ترجمه کرده :

رمیتک عن حکم القضاء بنظرة
 و مالی عن حکم القصاص مناص
 فلما جرحت الخد منکم بمقلتی
 جرحت فوادى : والجروح قصاص

از ابو شکور مقداره قابلی شعر باقی نمانده تقریباً پنجاه فرد شعر از او دیده شده که غالب آنها بیحرف تقارب است . قدیم ترین مثنویها بیکه در زبان فارسی موجود است همین بیتهای ابوشکور است .
دیگر از اشعار او یکی بیت ذیل است که مضمون آن را از رودکی گرفته :

مگر پیش بنشانندت روز کار ۴۳ به زو فیایی تو آموزگار
ایضا :

تا بدانجا رسید دانش من که بدانم همی که نادانم

۲ - شهید بلخی

شیخ ابوالحسن شهید بن حسین بلخی از بزرگان حکما و فلاسفه عصر خود محسوب میشده وجنبه حکمت او بر شعر غلبه داشته ولی در میان فارسی زبانان فقط شعر مشهور گشته بین او و ابوبکر محمد بن زکریای رازی طیب و حکیم معروف مناظرانی بوده و هر کدام کتبی برود یکدیگر نگاشته اند (۱) ؛ شهید در قرن سوم در جهوزانک از قراء بلخ تولد یافته (۲) و با وجود مراتب علمی از بزرگان شعرا بوده است دقیقی در حق او گوید :

استاد شهید زنده بایستی وانشاعر تیره چشم روشن بین
قشاه مرا مدیح گفتندی ز الفاظ خوش و معانی را گویون
در ایندو شعر اولا دقیقی شهید بلخی را استاد خوانده ثانیاً
بارودکی همسر کرده چه مقصود از شاعر تیره چشم روشن بین
رودکی است (۳) .

شهید قبل از رودکی یعنی قبل از ۳۲۹ وفات یافته زیرا رودکی

(۱) حاشیه بر چهار مقاله مروضی ص ۱۲۸ بقلم سرزا محمد خان قزوینی

(۲) معجم البلدان یاقوت حموی ۱۸۴ ج ۲ طبع اسلامبول

(۳) تاریخ ادبیات مرحوم ذکاء الملک ۸۰

در مرثیه او میگوید :

کاروان شهید رفت از پیش
از شمار دو چشم یک تون کم
از اشعار او :

دانشا چون دریغم آئی از آنک
بیتهو از خواسته مبادم گنج
با ادب را ادب سپاه بس است
بی بهائی ولیکن از تو بهاست
همچنین زار و ارباتو رواست
بی ادب با هزار کس تنهاست

شهید از شعرای ذواللسانین بوده یعنی بفارسی و عربی هر دو شعر می‌گفته و ابو علی محمد عبد الکافی زوزنی در کتاب خود موسوم به حماسة الطرفا سه بیت عربی باو نسبت داده و آنسه بیت در لباب الالباب مندرج است (برای بقیه احوال و اشعار شهید رجوع شود به لباب الالباب ۴ ج ۲)

۳ - رودکی

« پدر ادبیات ایران »

بزرگترین شعرائیکه در عصر اول ، یعنی در دوره بین ظهور اسلام و ظهور غزنویان ، بوجود آمده رودکی است ، رودکی در حقیقت پدر ادبیات ایران و اول وجود فوق العاده است که بعد از هجرت در این سرزمین ظهور کرده .
این شاعر شیرین گفتار ، در قرن سوم در قریه رودک از قراء سمرقند تولد یافته و بقول اکثر نایبنا بدنیآ آمده است ، رودکی در هفت سالگی قرآن را یتمامی حفظ کرد و چون آوازی خوش داشت و ربط را خوب مینواخت امیر نصر دومین پادشاه سامانی او را بحضور خود جلب کرده در دربار خویش مقام داد رودکی بواسطه صلوات و جوایز آن پادشاه و اعیان درباری مال و مکننت زیاد یافت و تقرب بسیار حاصل کرد چنانکه در نزد امیر نصر هیچکس از او

مقبول القول تر نبود .
 خلاصه رودکی در دربار سامانی مقام بلندی یافت بطوریکه
 بر شعرای دیگر زمان خود تقدم جست ، ابو الفضل بلعمی وزیر امیر
 اسمعیل همیشه میگفت : رودکی در عرب و عجم نظیر ندارد . (۱)
 چون حکایت مسافرت امیر نصر بیادغیس و تفصیل ملاقات رودکی
 با او وساختن و نواختن قصیده بوی جوی مولیان الغم ، مشهورست
 و همه مکم و یش از موضوع آن اطلاع دارند ما در اینجا از ذکر
 آن صرف نظر مینمائیم همیشه میگوئیم که رودکی از فصیح‌های
 درجه اول عالم است ، افکار او عالی و نظیر خیالات سایر شعرای
 نایبنا مثل هومر Homère ، ابوالعلاء معری ، بش‌آربن برد ، میلتن
 Milton و غیره است و جنبه سادگی و سهوات بیان او بقدری است
 که پس از گذشتن هزار سال امروز کسیکه اندک سواد فارسی داشته
 باشد میتواند بخوبی از گفته های آنشاعر بزرگوار بهره برد .

اشعار رودکی

رودکی از شعرائست که بکثرت شعر معروف میباشد و در
 خصوص زیادی شعرا و حرفها زده شده از جمله رشیدی سمرقندی گوید :

گر سری یابد بعالم کس به نیکو شاعری

رودکی را بر سر آن شاعران زبید سری

شعر او را من شمردم سیزده ره صد هزار

هم فزون تر آید ارچونان که باید بشمری

بگفته رشیدی رودکی ۱۳۰۰۰۰۰۰ یعنی بیش از سه کرور

شعر داشته ، محمد عوفی صاحب لباب الالباب فرماید :

« چنین گویند والعهده علی الراوی که اشعار او صد دفتر

در آمده است » (۲)

(۱) حاشیه بر چهار مقاله بقلم مرزا محمد خلق نژویی نقل از سمانی

(۲) لباب الالباب ۷ ج ۴

جامی در کتاب خود بهارستان مینویسد :

« در شرح بمبئی مذکور است که اشعار وی هزار هزار و سه صد بیت بوده است » (۱) از این مقدار شعر بکه تذکره نویسان و مورخین سرودن آنرا برود کی نسبت داده اند بدیخانه مقدار معتدبهی در دست نیست ، شاید امروز بیش از پانصد بیت بتوان از اشعار او بدست آورد .

برای نمونه اشعار او رجوع شود به دانشکده صفحه ۱۷۵ ، و مجمع الفصحا ۲۳۷ - ۲۳۶ ج ۱ و لباب الالباب ۸ - ۷ ج ۲ و غیره ، از مطالب دانستنی اینکه صاحب کشف الظنون کتاب لغتی را بنام تاج المصادر برود کی نسبت میدهد و عین عبارت او این است :

« تاج المصادر فی اللغة الفرس للبرود کی الشاعر » (۲)

روه کی و سایر همرا

شعراى عصر سامانى و دوره هاى بعد همه رود کی را با استیادى شناخته و نام او را با احترام برده اند ؛ شهید بلخی گوید :

شاعران راخه و احسنت مدیح رود کی راخه و احسنت هجاست .

کسانی رود کی را استاد شاعران خوانده و میگوید :

رود کی استاد شاعران جهان بود

صدیک از وی توئی کسانی؟ میر گت (۳)

معروفی بلخی و برا سلطان شاعران گفته و میفرماید :

از رود کی شنیدم سلطان شاعران

کاندر جهان بکس مکروه، جز بفاطمی

(۱) بهارستان جامی ۷۴ چاپ اسلامبول

(۲) کشف الظنون ۲۴۰ ج ۲

(۳) برکت - بمعنای معاذله و مبادا بود - فرهنگ اسدی

شاعری دیگر در مرثیه او گوید :

رود کی زفت و ماند حکمت اوی می بریزد نریزد از می بوی
شاعرت کو کنون که شاعر رفت نبود نیز جاودانه چنوی
خون گشت آب چشم از غم وی زاندهش موم گشت آهن و روی
فاله من نگر شگفت مدار شوبشو زار زار نال بر اوی
چند جوئی چنو نیایی باز از چنو در زمانه دست بشوی
عنصری فرماید :

غزل رود کی وار نیکو بود غزاهای من رود کی وار نیست
اگر چه بگو شم بیاریک و هم بدین پرده اندر، مر ابار نیست
دقیقی فرموده :

کرا رود کی گفته باشد مدیح امام سخن بود، و -
دقیقی مدیح آورد نزد اوی چو خرما بود برده سوی هجر (۱)
یکی از جهال در نظم رود کی طعنی کرده بود نظامی عروضی این
دو بیت در حق او انشا کرد :

ای آنکه طعن کردی در شعر رود کی

این طعن کردن تو ز جهل و ز کودکیست

کان کس که شعر داند داند که در جهان

صاحب قران شاعری استاد رود کیست

(۱) - خرما بردن بهجر همان معنی ذیره بردن بکرمان را دارد

نظم کلیله و دمنه

کلیله و دمنه کتابی است در اصلاح و تهذیب اخلاق که در بیست و اندی قرن پیش، از زبان حیوانات یکی از علمای هند موسوم به ییدبا وضع کرده، این کتاب در قرن ششم میلادی بدست برزویه طیب به پهلوی و در قرن سوم هجری بتوسط ابن مقفع به عربی نقل گردید.

در نیمه دوم مائه سوم هجری یعنی دوره سلطنت امیر نصر بن احمد سامانی یکی از علمای مملکت ایران کلیله و دمنه را از عربی به فارسی ترجمه نمود و آن ترجمه را بر رودکی بخواندند و شاعر مزبور آنرا منظوم ساخت.

کلیله نظم رودکی اگر چه بعضی مدعی موجود بودن آن هستند بدیخانه تا کنون بنظر نرسیده و شاید مفقود شده باشد. گروهی را عقیده این است که رودکی اصلاً کلیله را منظوم نساخته، این عقیده قطعاً خطاست زیرا گذشته از آنکه پیشتر ارباب تذکره و مورخین نظم چنین کتاب را بتوسط رودکی ذکر کرده اند در سه محل معتبر ذکر آن ایراد شده:

۱ - فردوسی در دفتر چهارم شاهنامه گوید:

بتازی همی بود تا گاه نصر

بدانکه که شد در جهان شاه نصر

گر انمايه بو الفضل (۱) دستور اوی

که اندر سخن بود گنجور اوی

بفرمود تا پارسی و دری بگفتند و کوتاه شد داوری
همی خواستی آشکار و نهان گز او یاد کاری بود در جهان
گذرانده را بیش بنشانند همه نامه پر رود کنی خواندند

به پیوست گویا براکنده را . بسفت این چنین در آکنده را
حدیث براکنده پراکند چو پیوسته شد مژگان آکند (۱)

۲ - ابوالعالی نصرالله نکارنده کایله بهرامشاهی گوید :
«امیرنصر کتاب کایله را عزیز شمردی و بر مطامع آن
مواظبت نمودی رود کی شاعر را مثال داد تا آنرا بنظم آورد» (۲)
۳ - صاحب کشف الظنون نیز در ذیل «کایله و دمنه» نظم
اینکتاب را بتوسط رود کی ذکر کرده است (۳).

کایله رود کی چنانکه بعضی از ادبای فارسی زبان نیز در کتب
خود متعرض شده اند بیجر رمل مسدس بوده و شعر اول آن بیت
ذیل است :

هر که نا مخت از گذشت روزگار

هیچ ناموزد ز هیچ آموزگار

شعر هائیکه فرهنگ نویسان از رود کی بر سبیل مثال ذکر
کرده اند غالب بهمین وزن و دارای مضامین مناسب کایله و دمنه است
از جمله ایندوسه بیت است :

آن گرنج و شکرش برداشت پاک

و ندر آن دستار آن زن بست خاک

پس زن از دکان فرود آمد چو باد

آن فلر ز نکش بدست اندر نهاد

هوی بکشاد آن فلرز و خاک دید

کرد ز فرا بانک و گفتش ای بلید (۴)

دکتر اطه از روی نسخ خطی کتابخانه های اروپا و غیره

(۱) مقصود از براکنده نثر و پیوسته نظم است

(۲) کایله بهرامشاهی ۲۱ چاپ امیرنظام

(۳) کشف الظنون ۲۴۰ ج ۲

(۴) فلرز و فلرزنگ خوردنی را گویند که در کرباس پاره بندند - فرهنگ جهانگیری

۵۲ قطعه كوچك و بزرگ از كابله و دهنه رود كی را كه مجموعاً شامل ۲۳۲ بیت است جمع و در رساله بنام « رود كی شاعر ساهانیان Rudagi der samanidendichter » طبع کرده (برای شرح حال کامل و اشعار رود كی رجوع شود به تذکره دولتشاه ۳۳ - ۳۱ ، لباب الالباب عوفی ۹ - ۶ ج ۲ . مجمع الفصحا ۲۳۸ - ۲۳۶ ج ۱ . تاریخ ادبیات مرحوم ذكاء الملك ۱۵۶ - ۸۳ ، آشكده و بهارستان و تاریخ نژاده و چهار مقاله عروضی ۲۳ - ۲۲ و ۱۲۶ - ۱۲۵ و غیره)

شعرای دیگر دوره سامانیان عبارت بوده اند از : ابو عبدالله فرالابی ، ابو شعیب هروی ، شیخ ابوالعباس زبجنی ، ابواسحق جویباری ، غزالی لوگری ، معروف بلخی ، ابوطاهر خسروانی ، استفانی نیشابوری ، ابوالمثل بخاری ، ابوالؤبد رونقی ، معنوی بخاری ، خبازی نیشابوری ، سپهری ماوراءالنهری و غیره که ذکر هر يك از آنها در اینجا موجب تطویل کلام می‌گردد .



نثر

نثر فارسی در دوره سامانیان باندازه نظم این زبان وسعت نداشته و نمونه های زیادی از آندوره برای ما باقی نمانده است . آثار مشهوره که از ایندوره باقیمانده عبارتست از :

۱ - ترجمه تاریخ طبری

در دوره سلطنت امیر منصور بن نوح ، ابوعلی محمد بن محمد بلعمی وزیر (متوفی - - ۳۸۶ ه .) بسر ابو الفضل بلعمی ، بفرمان پادشاه مزبور تاریخ طبری معروف را خلاصه و بفارسی نقل کرد ، خوشبختانه از این ترجمه نسخ متعدد وجود

دارد دو نفر از مستشرقین موسوم به دوبو Dubeux و زوتن برگ Zotenberg این ترجمه فارسی را بفرانسه نقل نموده و ترجمه خود را در ۴ جلد از سال ۱۸۶۷ تا ۱۸۷۴ در پاریس طبع کرده اند.

۲ - ترجمه تفسیر طبری

امیر منصور برای آنکه خود میل داشت تفسیر کبیر طبری را مطالعه کند علمای پای تخت خویش را گرد آورده از آنها در ترجمه این تفسیر بفارسی رای خواست ایشان نیز رای داده کتاب فوق بفارسی نقل شد، نسخه تفسیر فارسی طبری فوق العاده کمیاب بلکه منحصر بفرد است، یک نسخه از این ترجمه در کتابخانه ملی پاریس وجود دارد بدبختانه نسخه مزبور ناقص و شامل تفسیر قرآن از سوره فاتحه تا سوره النساء است (۱)

۳ - حقایق الادویه

یکی دیگر از کتبی که در دوره امیر منصور بفارسی نگاشته شده کتاب الابنیه عن حقایق الادویه است که ابو منصور موفق هراتی تالیف کرده، از این کتاب یک نسخه دروینه وجود دارد و در تاریخ شوال ۴۴۷ استنساخ شده، این نسخه قدیم ترین نسخه است که از اثر فارسی باقیمانده دکتر زلیحمان Dr Selipmann کتاب فوق را بسال ۱۸۵۹ دروینه طبع کرده و عبدالخالق آخوندوف باد کوبه ترجمه آلمانی آنرا نیز انتشار داده (۲).

این کتب عموماً با عباراتی ساده نوشته شده و اسلوب آنها قدیمی و قدری دور از سبک فارسی امروزی است.

(۱) مقدمه مرزبان نامه بقلم میرزا محمد خان قزوینی

* *

از آنچه گفته شد معلوم میشود که عصر اول - یعنی عصر
 بین ظهور اسلام و ظهور غزنویان - عصر تولد و دوره شروع
 ترقی ادبیات ایرانی است، شعرا و ادبای این عصر بواسطه فکر و
 ذوق خود روش ادبیات فارسی و طریقه را که باید دیگران در
 دوره های بعد تعقیب کنند معین نمودند، عصر بعد یعنی عصر
 غزنویان دوره ایست که شعر و نثر فارسی کاملتر شده و بعضی تکمیلات
 چنانکه بعد خواهیم دید بمقتضای دوره در آن در داخل گردیده است.

عباس آشتیانی

قطعه

گذشت

گشتیم سالها به بیابان و کوه و دشت،
 چیزی نیافتیم که باشد به از گذشت.

وز انتقام نیز، نبردیم لذتی،
 ما را بسیر خویش همین بود سرگذشت!
 ایران ۴۴۹ - ناصح الممالک

انقلاب ادبی

ادبیات در زمان انقلاب بلتیکی فرانسه و در زمان

امپراطوری ناپلئون اول

عصری که ما بدان رسیده ایم ، عصر انتقال ادبی بشمار میرود . چه ممکن است مردد بود که آیا این عصر را بقرن سابقه کلاسیک متعلق نمائیم . یا بقرن آتیة رمان تیک . زیرا که این عهد ، بواسطه نوعتجات فرومایه و پست آن باقرن هیجدهم مناسبت دارد ، و بواسطه اینکه ابتدای قرن نوزدهم وریشه درخت قنومقد رمان تیک است . بقرن تجدد متعلق است .

با اینکه نوعتجات و میوه های ادبی در این عهد بیشمار است ، لیکن هیچوقت ادبیاتی باین پستی و باین بیمرزگی ، پر از اصطلاحات بازاری ، عقاید باطله و غلط ویی اساس ، در فرانسه وجود نداشته است ما بدون اینکه از توده بیحاصل نوعتجات این قرن صحبتی بکنیم و خود را باین اثری که جز سنگینی چیزی بادبیات فرانسه اضافه نکرده اند مشغول سازیم ، محقرین چیز این عهد را بیان مینمائیم : سه چیز عمده که راجع بادبیات است در این عهد ظهور کرده :

(۱) اضمحلال اجتماعات ، و دبه

(۲) انبساط ، روزنامه نگاری

(۳) رواج نطق بلتیکی .

و از این سه واقعه ، سه اسم بزرگ ظاهر میگردد : میرابو Mirabeau مادام داستال Mme de Stael و شاتوبریان Chateaubriand

I اضمحلال مجامع ادبی

انقلاب بلتیکی ، همانطور که زلدکانی اهالی را معلق ساخت ، ادبیات را نیز متوقف نمود . بلکه پس از افتتاح مجامع ، که ناچار در مدت انقلاب بسته بودند ، دیگر آن قدرت ادبی در سالونهای پاریس

مشاهده نگشت ، پس از آنکه مدت دو قرن ، اجتماعات مردم و سالولهای خانها ، محل پرورش ادبا و ظرفا بود ، یکباره نویسندگان ، از این محیط پرورنده و مقتفد ، دور و محروم مانده و دیگر کسی نویسنده معتبری را در سالون و داخل اجتماعات ندید .

این جدائی و محرومیت نویسندگان ، جماع ادبی ، باعث این شد که افکار آنها مستقل و شخصی گردید و دیگر نفوذ افکار جماع ، خیالات شخصی آنها را تغییر نداد و نویسندگان که خود را مطیع قوانین و قواعدی که در سالونها رعایت میشد ، ندیده ، هر چه طبیعت القا میکرد ، بازادی نکارش میدادند .

انقلاب کبیر فرانسه ، همانطور که رسوم عتیقه را درهم شکست و از خاطرها محو ساخت ، سبک کلاسیک را نیز معدوم نمود ، و این نه برای آن بود که در روزگار انقلاب ، مکتبهای ادبی و سالولهای ظرفا بسته شده و توقیف گردیدند ، زیرا که پس از قلیل مدتی ، مکاتب و سالونها باز شدند و نشر و افکار مجاز گردید ، بلکه این اعدام سبک کلاسیک بجهت اضمحلال طبقه اریستوکرات مملکت بود چه لفظ این قوم ، در نگاهداری سبک کلاسیک - که حافظ رسوم قدیمه و مامن اختصاصات و حقوقی بود کسه طبقه اریستوکرات برای خود تحصیل کرده بودند - و حفظ آن کمال کوشش را داشتند .

پس رولیوسیون کبیر که آن طبقه را با رسوم و اختصاصات و شئونشان بدیار فراموشی کسیل کرد ، سبک کلاسیک را نیز که خود مرکز رسوم و قواعد و عقاید قدیمه و سرمشق محافظه کاری بود برانداخت ، تشکیل حکومت دهو کراسی در فرانسه متضمن ادبیاتی جدید ، همانقسمیکه تمام قوانین ملکی تجدید شد و تقلید چشم بسته از حکومتهای پیشین ، مضحک جاوه نمود . همانطور هم تقلید از یونان و رم ، که بجای امارهای فشرده شده و بی آب بودند ، ممنوع گردید ، چه حاصل برای یک نفر نویسنده از کسب اطلاعاتی که هیچکس

دیگر بانها اعتنائی ننموده ، و جزء اساطیر و عقاید پوسیده شان میدانند ؟ انقلاب فرانسه ، نخست ادبیات را بسیاه چال جهل درافکند و بی اندازه آن را پست و غامبانه ساخت ، آثاری که بتقلید قرن گذشته ، از عهد انقلاب باقی است ، همه خشن ، بیمعنی ، بیحزه و عامیانه است و نویسندگان بی ذوق ، باسم اینکه ادبیات را بدست رس ملت و طبقه سفلی اجتماع برسانند ، بقسمی ادبیات را خراب کردند که یاد آوری آن نیز باعث جریحه دار نمود قلب اشخاص باذوق خواهد بود ، مخصوصا تیاتر ، که بیشتر از هر قسم ادبیات قابل تغییر و پیروی از محیط است . و هنگامیکه نسقی جدید در ادبیات نهاده شد ، و دستهای توانا خواستند آن را بالا ببرند ، دیگر چیزی از ادبیات حماس ، میال و درخشان قدیم باقی نماند ، و شیرازه آن بواسطه دستهای نالایق و نابکار از عم بسختی کسپخته شده بود .

II روز نامه نگاری

واقعه دوم این عهد ، روزنامه نگاری است . قوت این فن از اول انقلاب کبیر شروع میشود ، پس در این عهد است که باید باثراستی پی برد که از انبساط چاپ و تکثیر اوراق روزنامه ، در ادبیات ظاهر گردیده است . روزنامه همیشه ناشر افکار ادبی ، تجارتمی و پلتمیکی بوده و بواسطه آنهاست که اشخاص بااطلاع ، متخصص معلومات خود را نزدی ملت کوشزد میسازند ، اثر دیگر روزنامه در ادبیات ، تحریک مردم است . بچیزهای تازه و فوری ، زیرا چون هر روز چیز تازه بمردم نشان میدهد ، هر روز نیز مردم را بکسب چیزهای تازه و مجمل حریص تر مینماید ، روزنامه روح و فکر شخص را اتصالا باوضاع خارجی جانب کرده و افکار را مانع میشود از اینکه وقف کارهای

طولانی گشته و اشخاص را نمیگذارد که بخود مشغول شده ، افکار بدیع و کتب مبسوطه بنکارند ، روزنامه زود خوانده و تمام میشود و اشخاص را از مطالعات دراز کسل و تنبل میسازد ، چنانکه علیها ملاحظه میشود که نوشتهجات مفصله و فکری را در روزنامه کمتر میخوانند زیرا که از اولی خسته و از دومین ناشکیبا میگردند .

حقیقت روزنامه نگاری ، چنانکه محقق است ، اخبار بمطالب تحقیقی ، مختصر ، مخصوص است و از این رو ادبیات چون تابع آن گردید بایستی بسوی ملاحظات ساده ظاهری ، اختصار خشک و بالاخره بسوی خشونت سیر نماید ، زیرا در انوقت ادبیات عازی از هر فکر دقیق و ملاحظه باطنی و مجرد خواهد بود .

اثر سوم روزنامه نگاری در ادبیات ضرری بزرگ است ، و آن مشغول کردن و وقف خود ساختن مغز های حساسی است که قابل کار های بزرگ ادبی و تصانیف جاودانی هستند ، و این فن آنان را بواسطه سهولت ظاهری ، فریفته خویش کرده ، تمام قوا و اوقات گرانبهای آنان را مصروف خود میسازد !

همان قسم که روزنامه مردم را بخواندن معجل و مختصر بلکه مرور ، عادت میدهد ، همانطور نویسندگان را به تند نویسی و لافیدی میکشاند ، و بدترین پدش آمدی برای شخص ادیب اختیار فنی است که او را بتحریر سریع و زیاد مجبور نماید !



پیشروان - رمان تیسیم - Romantisme

مادام د اشتل و شانوبریان اولین پیشقدمهای انقلاب بزرگ رمان تیسیم اند ، مادام د اشتل افکار ، عقاید و انتقاداتی بیشمار برمان تیک ها داده و شانوبریان آن افکار و قواعد را عملی کرده ، بمعرض ظهور آورده

است: ولی راه را نشان داده، و دومی بر آن راه رفته و مردم را راهنمایی کرده است.

(۱) مادام د اشتال

Mme de Staël

مادام د اشتال متعلق است بقرن هیجدهم، با آنکه خود قرن هیجدهمی زنده و قرن هیجدهمی کامل است زیرا که جریانهای خیلی مختلف در وجود او جمع شده و هرگز دست نکرده اند، او از حیث حرارت احساسی، دختر ادبی ژان ژاک روسو بشمار میرود، فکری مضطرب و تب آلود، ولی گرم و تند و سرکش دارد که مانند چشمه، هوا و هوس بی پایان از آن جاری است متکبری خیر اندیش است و عرافت و افتخار را برای خود و دیگران آرزو میکنند، از اینجاست که نسبت بدیگران ترحمی بی اندازه و عالتی کامل دارد و نسبت بخوبیستن يك آزادی عقیده، تشخیص فطری و سرکشی بر علیه هر فشار وحد و مالمی!

مادام د اشتال خیلی مایل بود که خوش بگذراند ولذت ببرد اما بقسمی که مسرت خود را در مسرت دیگران بیابد و به بیند که نور کمال و جمالش در دلهای دیگران منعکس گشته و آنان را مجذوب ساخته است پس او میخواست که زنده مانده و خود را تکمیل کرده باین وسیله مطبوع طباع گردد، مادام د اشتال دارای روح روسو Rousseau و مفر و لتر است، مذهب محیط مذهب اوست و بترقی بشری اعتقاد دارد، برخلاف روسو، هرگز عقل را انکار نمیکند و تمام عمر در اطاعت عقل خود پافشاری میکرد عقلی که تادم آخر قوی، ثابت، بسیط، خرد بین و منبت تمام حقایق خواهد بود، هیچ چیز برایش عزیزتر از قانون نویسی و ترتیب عقاید جدید نیست.

مادام د اشتال شخص دو قسمت قرن هیجدهم ، بلکه ناشر و مترجم افکار ادبای اروپا ، و مؤسس ادبیاتی عمومی ، یعنی ادبیاتی اروپائی است ، قبل از وی نقاش های ادبی و اجتماعی ، همه بمنزله کاری کتورهائی بوده اند که نه سیمای ظاهر و نه اشکال باطنی را نمایش میداده اند این زن بایک بیطرفی هوشمندانه ، اخلاق منتخب هرملتی را نکارش داده ، و روح یکنفر آلمانی شمالی و آلمانی جنوبی ، یکنفر روس جنگل نشین ، و یک انگلیسی دریا نورد را بخوبی نمایش میدهد . آخرین چیزی که از مادام د اشتال بنظر میرسد ، عدم قدرت اوست در صنایع ادبی و باین واسطه است که از دایره (تهاوری) بعمل قدم نهاده و هیجانها و قنرات خویشتن را خود بشخصه نمایش نداده ، و بهیچاخری ، رام بزرگ انقلاب ادبی را از فراز قصری بمردم نموده ، و زحمت طی طریق و دلیل کشتن را بخود نداده است .

یکنفر شخص حساس ، البته همان چیزهائی را که نقاشان در آثار طبیعت می بینند دید ، بلکه دروی هیجانهای شدیدتر ، تولید میکرد . لیکن چون پس از بر طرف شدن آن پرده طبیعت ، آن شخص بخواد که ملومات و ملاحظات خود را بمیدان نمایش بیاورد ، نخواهد توانست ولی نقاش مزبور ، بخوبی همان پرده را بر روی صفحه کریم خواهد نمود ، این بود تفاوت میان مادام د اشتال - که میدید ، متاثر میگشت ، و خیالات را تجزیه کرده قانون مانند انتشار میداد - و میان شاتوبریان Chateaubriand که میدید ، مینکاشت و نقاشی میکرد .

عقاید و مسلک ادبی مادام د اشتال

کار مادام د اشتال در ادبیات فهمیدن و فهمانیدن است ، عقیده راسخس اینست که افتخار ، سربلندی ، تقوی ، و آزادی در یک ملت به تنهایی وجود بهم نمیرسانند و مخصوص زمانهای ادبی و نهضت های بزرگ است . تا ادبیات ملتی تجدید نشود و بنیان ادبیات جوان و نوینی گذارده نگردد ، آزادی ، تقوی ، افتخار قدم در آن ملک نخواهند گذارد ، مادام د اشتال همچنین مدعی است که هرگز قدمهای توانای

جنس بشر از سیر راه ترقی و تکامل ، باز نایستاده و در نهضت عمومی و جاودانی انسانی ، وقفه حاصل نگردیده ، همواره چه در قرون درخشان و چه در اعصار تاریک و سیاه ، نوع آدمی از صعود بدرجات ترقی خسته و متوقف نشده است .

دیگر اینکه ، در اروپا ادبیاتی هستند که بر بنیادهای ملی و مذهبی جدید گذارده شده ؛ بعکس ادبیات فرانسه که در قرن هیجدهم هنوز پیرو سبک پوسیده قدیم ، و افکار خاموش شده یونان و رم است ، برای هر زمانی ، ادبیاتی مخصوص که در قالب محیط ریخته و برنگ حوادث جاریه ملون گردیده باشد ، لازم است .

از این رو ، مادام داشتال ، ادبیات اروپا را بدو صنف مشخص ، معرفی میکند : ادبیات جنوب و ادبیات شمال ، هم Homere در طرفی و اسینان Ossian (۱) در طرفی (۱) یونانی ، لاتینی ، ایتالیائی اسپانیولی ، و فرانسوی قرن هیجدهم ، (۲) انگلیسی ، آلمانی ، اسکاندیناوی .

ادبیات شمال - یعنی قسمت دوم را - برای تفکرات حزن انگیز و جذبه غم آلود آن دوست میدارد . بعقیده او شعر نزدیک ترین فن ، است بعقل ، و چنان از شعر آلمانی و انگلیسی با اطلاع سخن میراند و آنها را تجزیه و تنقید می نماید ، که باعث شگفتی است و مخصوصا پس از سفر دومی که بالمان رفته و با دانشمندان آن مملکت صحبت کرده است ، اطلاعاتی غریب و عمیق و روشن از ادبیات آنجا بیان می نماید . کستا بیکه بنام آلمان در ۱۸۱۰ انتشار داده است حقیقه کتایی توانا و نیکو است و اگر جز افکار در کتب چیز دیگر محل ترجیح و تشخیص نبود ، و مردم جز خیالات پابرجای ، چیزی دیگر از کتب نمی طلبیدند ، این کتاب بقیهائی برای زنده نگاه داشتن نام مادام داشتال کافی بود ، این کتاب بچهار قسمت تقسیم میگردد : (۱) آلمان و اخلاق آلمانها (۲) ادبیات و صنایع . (۳) فلسفه و اخلاق (۴) مذهب و وجد روحانی . (بقیه دارد)

رشید کرمانشاهی - عضو دانشکده

(۱) پسر پادشاه آکرس در قرن سوم میلادی - یکی از شعرای اکوس در قرن هیجدهم اشعاری بنام او انتشار داده که توانا دلپذیر و ارز استعاره است

اوستا

از آثار شهری فریدریک شیلر

غواص

- ۱ -

« کیست از میان شوالیه ها یا غلامان کسی که جرئت کند در این گرداب فرورود ؟ من يك جام طلا را پائین میاندازم - همینکه این دهانه سیاه آنرا پائین ربود ، کسیکه مجددا جام را بمن نشان دهید میتواند آنرا برای خود نگاهدارد ، جام طلا از آن او خواهد بود ، پادشاه این کلمات را ادا کرد و از بالای تخته سنگ سخت و سراسیمبی که درفضای مشرف بردریای بی پایان معلق بود جام را در گرداب هولناکی که گوئی وحشیانه نعره میکشید انداخت .
« کیست آن پر جرئت که در این گودال پائین برود ؟ من دوازه سؤال میکنم » شوالیه ها و غلامان به همانقسم اطراف او ایستاده و ساکت ماندند - ، بطرف پائین در دریای وحشتناک نظرمی کنند ولی احدی میل ندارد که جام طلا را تصاحب کند .
پادشاه برای دهمه سوم سؤال میکند : « کسی نیست که جرئت فرورفتن را داشته باشد ؟ »

بهمانقسم سکوت کماکان باقی میماند ، در اینوقت غلام بچه جسور و متهورانه - چست و چابک از میان دسته غلامان ترسو جدا شد . بالاپوش را از روی دوش خود بدور افکند ، تمام مردان و زنانیکه در اطراف ایستاده بودند باین جوان سرفراز خیره نظر میکنند همینکه او خود را بانتهای تخته سنگ رسانید نظری ابگرداب مخوف انداخت : آبهائینرا که دهانه گودال می بلعید صدای لرزانی منعکس میساخت و باغرض رعد آسا کوههای آب مجددا خود را کف گمان به دامن تیره گرداب می انداختند . آب موج میزد - جوش میخورد - میفرید - هیاهو میکرد - سوت میزد و بالاخره احداث

صدای درهمی مینمود ، گوئی آب با آتش کثیری مجاورت یافته ، ترشحات آب مانند بخار متراکمی تا آسمان فواره میزد ، موج در روی موج بی پایان میفلطید و نمیخواست منتهی بانهائی گردد . انقلاب غریبی برپا شده بود . گوئی دریا میخواست دریای دیگری بزاید ! بالاخر مدتی آن نقطه شدت و قوت فوق العاده تولید گردیده بود ، از میان کفهای سفید دهانه مهیب و گودال سیاهی دهن باز کرده و انتهائی برای آن مرئی نبود ، گوئی راه بفضای جهنم داشت و وجهای عظیم بسمت این دهانه قیفی شکل کشیده شده با سرعت و شدت در آن فرو میرفتند !

در اینوقت با سرعت قبل از آنکه جهت سیر گرداب عوض شود جوان خداوند را بیازی طلبید و - یکصدای وحشت و اضطرابی در اطراف شنیده شد ، بزودی او را گرداب فرو بلعیده با آهستگی و ملایمت دهانه خود را بروی شناگر زبردست مست و او دیگر هرگز خود را نشان نخواهد داد !!!

سطح آوفانی گرداب بدون تلاطم و جنبش آهسته ماند ، فقط از عمق آن صدای غرشی بگوش میرسد ، با صدائی لرزان از دهان بدهان گفته میشود : « ای جوان قوی قلب بسلامت بگذری ! » گم گم با آهستگی دلت میتوان صدای گریه را از بین مردم احساس کرد ، عموها لحظات وحش و ترسناکی را انتظار میکشند ، ضمنا گفته میشود : « اگر تو تاج خود را در آن انداخته و میگفتی : کسیکه تاج را برای من بیاورد میتواند که آنرا بر سر نهاده پادشاه شود ! ابدامیل این عنایت شایان مرا تحریک نکرده و اینقسم سلطنت نمی خواستم ، کیفیت را که شخص در آن عمق بی پایان دچار خواهد شد هیچ ذیروحمی بخاطر ندارد ، هیچ عقلی درك آنرا نمیکند ! »

هر لحظه واضحتر و واضحتر مانند صدای باد و طوفانی که از دور نزدیک میشود صدای غرش نزدیک و نزدیکتر میاید ، آب موج میزند - قلقل میکند ، میجوشد و میفرد ، مثل اینکه آب با آتش توام شده باشد ، ترشحات آب با آسمان فواره میزند ، موج در روی موج میفلطد و با صدائی شبیه بهر ش میخادی رعد گرداب تیره قلقل کنان دهن باز میکند ! نگاه کن ! از میان امواج تیره گرداب بارنگ پریده و مهتابی پیک بازو و سر و گردن درخشنده ظاهر شد ، با سعی و قوت فوق العاده

هنا میکرد و دست و پا میزد. خود اوست ا و در دست چپش جام طلارا بلند نگاهداشته با خوشحالی و مسرت اشاره میکنند، جام را حرکت میدهد، مدت بالنسبه طولی نفس های عمیق میکشد، چشم را گشوده نور خداوندی را سلام میگوید، هر کس با شوق و شغف بدیگری فریاد میکنند: « اوزنده است ا آنجاست ا طوری نشده است ا! » زهی شجاعت ا... (هنری عضو دانشنده)

مورچه و حازون

حازون، سر آمد حیوانات تنبل، خون سرد، بی هیجان که بجز محراب کاشانه خود بجای دیگر نمیروند و حرکت و جنبش را مکرر در موقع احتیاج، ولی آنها با کراهت بر خود دشوار دیده؛ هرگاه اظهار رضادت و مردانگی میخواهد بکنند، مهر خود - یعنی - همان کاشانه امیدش را بدوش گرفته رهسپار مقصدی میشود.

اضارا روزی بدر لانه مورچگان رهبری شده، دیر زمانی در آنجا رحل اقامت افکند بر نظاره و تماشای این دست پروردگان طبیعت که همه دست اندر کار بودند، مشغول شد؛ بالاخره تماشای آنها، صحبت آنها، مفرح روح اوهم نشده، باز خسته خاطر بکنج لانه خود، دست بزیر چانه بخواب رفت.

مورچه که در غایت فطانت و زرنگی مشهور همسران بود، پیش آمده، باقوه لامسه طعمه بزرگی، یعنی - همان حازون را ادراک کرده یکمرتبه بگرداو گردش نموده بی الکه رفقای خود را بامداد بطلبید دامن همت بالا زده، شروع بکشیدنش نمود، این حرکت ناگهانی خلفه حازون را بصدا آورده گفت:

« آه ا مرا کجا میبری ای حیوان کوچک؟ »

« ترا میبریم تاغذای فصل زمستان خود ساخته و میهمانی نیکی بدوستان بدهم، مترس، ترا در بهترین آرامشگاه محفوظ منزل خود جای خواهم داد! »

- حازون - تو از شدت حرص و آرزوی خود را با چیزهای دیگر اشتباه کرده، براهم میخواهی قوت آینده ات کنی؟

- مور - البته کسیکه چون تو بیکار، مهمل، بگوشه خزیده و خانه بدوش حرکت میکنند باید طعمه دیگران شود ا
اضغر عضو دانشکده

آثار اساتید

مقدمین

یارم سپند اگر چه بر آتش همی فکند
از بهر چشم تا نرسد مرو را گزند
او را سپند و مجمر ناید همی بکار
با روی همچو آتش و با خال چون سپند

حفظه بادغیسی

تا پاك كردم از دل زنگار حرص و طمع ؛
زی هر دری که روی نهم در فراز نیست !
جا هست و قدر و منفعة آنرا که طمع نه ،
عزاست و صدرو مرتبة آنرا که آز نیست !

خسرو انه، خراسانی

گویند صبر کن که تورا صبر بر دهد !
آری دهد ولیک بمر دگر دهد !
من عمر خویش را بصبوری گذاشتم ؛
عمر دگر بیاید ، تا صبر بر دهد !

**

من اینجا دیر ماندم ، خوار گشتم ،
 عزیز از ماندن دایم شود خوار !
 چو آب اندر شمر بسیار ماند ،
 شود طعمش بد از آرام بسیار

دقیقی مروزی

..

نک-و هس مکن چرخ نیکو فری را
 برون کن ز سر باد خیره سری را
 بری دان ز اعمال چرخ برین را
 نشاید نک-و هس زدانش بری را
 چو تو خود کنی اختر خویش را بد
 مدار از فلک چشم نیک اختری را
 بچهره شدن چون پری کی توانی
 با فعال مانده شو مر پری را
 بسوزند چوب درختان بی بر
 سزا خود همین است مر بی بریرا

درخت تو گر بار دانش بگیرد
 بزیر آوری چرخ نیلوفری را
 چو کبک دری باز مرغ است لیکن
 خطر نیست با باز کبک دری را
 ناصر خسرو

* *

متوسعین

زخاری پرهیز کان خنجری است
 زبوری بیندیش کان صفدریست
 بعزت نکر در مکس زینهار
 که او هم در این بار که مهتریست
 مر نجان دل خسته پشه
 که از هر دلی سوی حضرت دریست
 خرابات را نیز عزت بدار
 که در عرصه مملکت کشوریست
 بکفر و باسلام یگسان نگر
 که هر یک ز دیوان او دفتریست

معاصرین

نخلی که قد افراشت به پستی نگرایند !
 شاخیکه خم آورد ، دگر راست نیاید !
 ملکسی که کهن گشت ، دگر تازه نگردد !
 و آنمرد که شد پیر دگر تازه نیاید !
 فرصت مده از دست چو وقتی بگفت افتاد ،
 کاین مادر اقبال ، همه ساهه نزیاید !
 با همت و با عزم قوی ملک نکهمدار ،
 گز دغدغه و سستی ، کاری نکشاید !
 گر منزلتی خواهی ، با قلب قوی خواه ،
 کز نرم دلی ، قیمت مردم ، نفیضواید !
 با عقل مردد نتوان رست ز غوغا .
 اینجاست که دیوانگشی نیز پیاید !
 یا مرک رسد نا که ، واسوده شود مرد ،
 یا کام دل از شاهد مقصود بر آید !
 راه عمل اینست ، بگوئید ملک را ،
 تا جز سوی اینره سوی دیگر نگراید !
 یاران موافق را ، آزرده نسازد !
 خصمان منافق را ، چیره نماید !

ملک الشعراء بهار

بشار

تمدن!

سگی را بیازرد بر ساحلی
 نه کس تار هاند ز چنک ویش
 که از دیدنش تن پراز لرز بود
 میندار کایمن شد از روزگار
 بنا گاه و برا بلغه-زید پای
 چنین روز گارش مکافات داد
 بچاهی درون شد که خود آکنده بود
 گل سوریش چون دل زرد شد
 چنکال مرگش گرفتار دید
 نشاید-ولی-رحم بر هر آسی
 جوان ستمگر ز نو جان گرفت
 همان بار سنگین بمنزل رساند
 بود تا که روزی بکار آیدت
 برادر چنین با برادر نه کرد
 که اینگونه بدخواه یکدیگرند
 اگر بدنمودی تو، وحشی توئی
 نه از آدمیت بود حرص و آز
 که از نام او آدمی راست تنک
 نشاید که نام تمدن برند
 که جز بدنیاید ز ناپاک خوی
 نشاید بر او نام انسان نهاد
 ذره - عضو دانشکده

شنیدم بسنک جفا جاهلی
 سک از پیش و کودک دوان در پیش
 یکی بهن دریا در آن مرز بود
 در آن آب سک را بیفکند خوار
 بچنید قهر الهی ز جای
 جوان نیز خود اندر آب او افتاد
 همانجا که سک را در افتدند بود
 جوانرا همه دل پراز درد شد
 بدینگونه چون سک ورا خوار دید
 بر او رحمت آورد آدم بسی
 بزودیش دامن بدنجان گرفت
 بزحمت مراو را بساحل رساند
 زرقعی که امروز خار آیدت
 مکافات بدرا سگی بین چه کرد
 بنی آدم از سک مگر کمترند
 تمدن نباشد بجز نی-کوئی
 مکن دست سوی ضعیفان دراز
 بی از بر پا شد اینگونه چنک
 کسانیکه از وحشیان کمترند
 ز ناپاک مردان تمدن مج-وی
 کسی را که باشد طمع در نهاد

یادگار

برتن تازه نهالی - کننده شد ،

یاد کاری از سر یک تیغ تیز :

« یاد آن ساعت که چون زلفین یار

باد عنبر سای بودو مشک بیز ،

چون بر آن بگذشت بس صیف و شتا

فصلهای سبزه خیز و برک ریز

از فیوض ابرو باد و آفتاب

در بهاران گاه نشو و رستخیز

وز فشار برف و یخ بندان سخت

در زمستان فصل پر شور و ستیز

شد سطر اورا حریرین برک و پوست

شد سطر آن یاد کار خرد نیز

همچنان کردد بقلب با وفا

یاد کار مهر یاران عزیز (*)

رشید کرمانشاهی

اندین دورا ن دانده است این تمیز
کاز گدا مین تاك آمد هر مویز
چون یکسان مبرود بر لفظ نیز
رشید کرمانشاهی - عضو دانشکده

(*) قافیت مجهول و معروف است از آنک
یاقت چون تخمیر کمی برسد کسی
امتیاز ایزو آن بس مشکل است

ترجمه یکی از فابل‌های لافونتن

شنیدستم که مرغی در تل خاک
سوی بازار شد تا ارزنی چند
کسی گفتش که این لعلی گران است
بگفتش کاین بکار من نپاید

یکی گوهر بدست آورد تابان
ستاند در بهای لعل و مرجان
ز کف دادنش خسران است خسران
مرا ارزن ده و این لعل بستان

*

شنیدستم که نادانی بپیراث
یکی گفتش بن گنجی گران بود
پاسخ گفت گزاینم چه سود است

کتابی یافت کان بفروخت ارزان
چرا از کف چنین دادیش آسان
که زر بهتر بود در چشم نادان

سعید نفیسی - عضو دانشکده

رباعی

گل لاله

از دامن کوه ، لاله ناگه برجست ،
کناگون رخی و تیشه سبزی در دست ،

با فرق سر دریده - گوئی فرهاد ،
از خاک برون آمد و برسنگ نشست !

م . ب



برادران ا نکبت بما حمله کرده کوهستانیان
 از وادی نشینان شکست خورده و باطراف پراکنده
 شده اند ، اما دعای ملای ما که بسجده افتاده است
 مستجاب گشته جنگل که حصار مقین و محکم فراریان
 است بفرمان حضرت محمد (ص) بطرف آنها میاید .
 جمبولا رو با ملت کرده گفت : بلی در زمان سابق اجداد ما
 با دغیه معتقد بودند و چون بانیت خالص باین کار اقدام مینمودند حوایجشان
 از درگاه خداوند بر آورده میشد ، اما رفیق حالا بهتر و مطمئن ترین
 پناهگاه ما شجاعت و محکمترین دعایم قدره ما است سپس گوشه های
 سیل را جویده و گفت : جنگ سخت خواهد شد ، کمال روس
 تمام قوای خود را جمع آوری کرده نمی دالم عدو شان چقدر و در
 چه نقطه میباشد .

ملت جوابداد : بهتر ، هر چه روس زیادتر به اینیم بیشتر
 تفنگ خالی کرده کشتار میکنیم ، جمبولا گفت : راست است
 اما برای بردن غنایم کارمان سخت میشود ، ملت جوابداد طمعی
 بغنایم ندارم فتح میجویم و انتقام میکشم ، جمبولا گفت : بلی فتح
 خوبست اما هنگامیکه نفع داشته باشد اما اگر انسان از جنگ برگشته
 دست خالی پیش رزش برود ، خجالت خواهد کشید ، زمستان رسیده
 است باید مخزن هارا از غنایم مملو سازیم - از همین حالا محل
 خود را برای جنگ همین کن اگر میخواهی ط-لایه شو یا آنکه بامن
 و ابرقها بیسا ، ملت گفت : بجائی میروم که پرخطر و هولناک تر
 باشد - اما عهد این ابرقها چیست ؟

جمبولا جوابداد : هر کدام برای خود عهد و پیمانی دارند اما
 عهد شجاعان این است ؛ سوگند یاد میکنند که در مواقع سختی
 خود را در خطر انداخته اگر چه طرف ، دوست یا برادرشان باشد از
 مجادله دست بر نمی دارند بنابراین آنها برای قتل غارت و سرقت
 تنبیه نمی شوند زیرا بعهد خود وفا کرده اند - ابرقها که دارای
 این صفات میباشد دوستان خوب و دشمنان بدی هستند .

اهل املت بيك كه مردى بياياني و از عادات اهالى كوهستان هيچ استحضارى نداشت پرسيد : كه ميتواند اين سواران را وادار سازد كه بتمهدهات خطرناك خويش رفتار نمايند ؟

ج. بولا جوابداد : بعضى از آنان بواسطه كثرت رشادت ، برخى بهات فقر و قسمتى هم چون دستخوش محن و الم هستند ، پيمان خويش را بانجام ميرسانند ، اين قبايل را ببين تفنك خود را كه بواسطه مه امروز زلك زده پاك ميكند همين شخص بواسطه اينكه معشوقه اش از مرض آبله مرده پنج سال است كه خودش را مثل ابرقها نموده است - اگر انسان باسبع و وحشى هم نشين باشد بهتر از يكساعت مجالست با او خواهد بود - در اين مدت پنجسال سه مرتبه زخمى شده و در هر مرتبه بر شدت شرارتش افزوده شده است . املت با كمال تعجب گفت : عجب رسولى است پس چطور بعد از اين چنين زندگانى نزد فاميلش بخانه خود مراجعت ميكند ؟

ج. بولا گفت : كارى است آسان گذشته گذشته است ابرق كرده هاى خويش را زود فراموش ميكند همسايگان هم بباد گذشته نمى افتند ، او هم چون بعهده خود وفا و پايانش رساند ديگر مثل بره آرام ميشود - اينك هوا تاريك و رود اترك در ظلمت پنهان ميشود ، وقت حركت است ، در اين حال صفيبرى كشيده فورا تمام اهل اردو آماده شده پس از چند دقيقه براسبهاي خود سوار شدند بعد از مشورت دراينكه کدام نقطه رود سهل لعبور تر است آن اشون كوچك باهستگى بدان طرف رود سرازير شدند ، اسب ها در طى اين مسافرت هيچ شبهه نكشيده و پاهاى خود را با كمال احتياط بزمين ميگذاشتند كه صدائى بگوش دشمن نرسد ، املت از هوشيارى اسبها لذت ميبرد .

پس از مدت كمى بكنار رود رسيدند ، آب پائين نشسته بود سواران در آب شناور گشته بدان طرف رود خاله بساحل رفتند . در تمام سمت چپ رود خانه اترك خطى است معروف بخط

قراولان و در هر تپه که در آن خط یافت میشود پست قزاق بر فراز آن جای دارد که چوب های بلندی در هر پست نصب کرده و بر سر هر يك جمبه پیر از گاه نهاده اند و هنگام بروز اغتشاش آن جمبه گاه را آتش میزنند تا اطراف خود و ساحل را بخوبی مشاهده کنند و در پای این چوب همیشه يك راس اسب و يك نفر قراول ایستاده است ولی کوه گردان هنگام احتیاج از عبور مثل آبی که از شبکه غربال عبور کند از میان قراولان میگذشتند. این سواران نیز در این شب بهمین قسم گذشته اما در نقطه که جمبولا رئیس سواران بود خونریزی واقع شد.

جمبولا و املت بيك که بدان طرف رود رسیدند او با ملت سفارش کرد تا نزدیک قراولان رفته مطابق عده نفرات آنان ببارق سنك چخماق خود باو اخبار نماید، املت بماموریت خود شتافته و ناپدید شد جمبولا مانند امی خود را از دامنه تپه پیدالا کشید قزاق پست خواب آلود بود همینکه صدای ضعیفی را از ساحل رود خانه شنید سراسیمه بدانجا نظر افکند جمبولا به سه قدمی او رسیده درینام بوتۀ پنهان گشت قزاق که از ساحل نشینان رود (دن) بود باخود گفت اینها مرغ آبی ها هستند که باخود عالی بازی میکنند و مانند بریان (کیو) خود را بروی آب می زنند.

در این حین املت بتلی رسید که مشرف بر دو قزاق بود یکی از آن دو درینامی خوابیده و دیگری کشيك میکشید.

املت دومرتبه چخماق را بسنك زد صدا و برق آتش دقت نظر قزاق را جلب نمود باخود گفت: آه چه چیز است شاید گرگ باعد که دندان هایش را بهم میزند و چشمانش میدرخشد همینکه باز نقطه درست متوجه شد هیکل مردی را در تیره گی شب مشاهده نمود، هنوز صدا از دهان نیمه بازش برای خبر دار نمودن سایر قراولان بیرون نیامده بود که خنجر جمبولا تا قبضه در قلبش فرو رفت و بدون ناله بزمین افتاد قزاق دیگر همانطور در خواب مقبول و در لحظه خوابش بمرگ مبدل شد، سپس چویرا که در آنجا نصب بود کننده

و برودخانه انداختند ، بعد از برچیدن این پست راه باز و قشون بان
دشت یورش برده بغارت و چپاول شروع نمودند ، قبا اردین ها داخل
خانه ها شده هرچه ممکن بود بغارت میبردند اما آتش بدهات نژده
و صدمه بکشت و زرع نمی رسانیدند و میگفتند : چرا بنعمتی که خدا
بانها داده و زحمتی را که آنها متحمل شده اند لطمه وارد سازیم
این حرکت بپروی از اعمال راه زنان است - بمصلا . يك ساعت
مسافت سهیل راه را غارت و چپاول نمودند يك نفر شبان که صدای
خبردار و حاضر باش را بگوش قزاقان رسانید او را کشته شد .
سواران چچن اطراف گنه را دایره وار گرفته و یگانه از
آنان هم در جلو ربه سوار اسب قشنگی شده بطرف رودخانه اعزم شد
تمام اسبان شیهه زنان و بازی کنان از عقب او تاختند آن سوار خود را برودخانه
رسانیده اسب را برود خانه راند سایر اسبها هم برود افتاده از آب
عبور کردند .



فصل هفتم

هنکاهی که آفتاب طلوع نمود وابرها پراکنده شدند يك صفحه هولناکی در آن کوه ودشت نمایان گشت. گروه عظیمی بطرف کوه ودامنه بالا میرفتند، اسرای زیادی راهم برکاب، دم وزین اسب بسته باخود میبردند، صدای ناله وخروش اسرا با آواز فرح انگیز وشادی فاتحین بهم مخلوط شده بود، غلبین بواسطه سنگینی اسبها و کثرت گناه های گاو وگوسفند که در جلو میراندند بارامی و گاهی بطرف رود خانه اترك قطع طریق نموده شاهزادگان هم در جلو آنها بتاخت و ناز و بازی و خود نمائی مشغول بودند اما قزاقها از هر طرف پیدا شده و درختها و گودالها را سنگر خود ساخته در آنها پنهان شدند چچن ها بچند دسته پراکنده گشته وجنگ شروع شد و از هر طرف صدای تفنگ بلند و شراره آتش آن نمودار گشت.

دسته پیش قراول باشتاب تمام گله ورمه را برودخانه راندا و از پشت سر آنها گرد و غبار هوارا تیره و تار کرد و ششصد سوار بسرکردگی جمبولا وامت بيك رو بروسها نموده از آنها جلو گرفته بودند تا آنکه گله ورمه باسودگی از رودخانه بگذرد سپس بدون نظم وترتیب نمره کشان باساقه پال قزاقان شتافتند بدون اینکه تفنگهای خود را ازدوش برگیرند یا شمشیر از غلاف بکشند.

زیرا که چچن ها را رسم وعادت این است که اسلحه خود را فقط در موقعی تنك و دشوار استعمال مینمایند.

چون به بیست قدمی قزاقها رسیدند تفنگها را نشاله گذاشته آتش زدند پس از آن تفنگها را مجددا بدوش افکنده شوشکها را از غلاف کشیدم

حمله کردند روسها با آنکه شلیک سختی بانها نمودند باز مجبور بفرار شدند .

کوه نشینان که سرگرم جنگ شده و خونشان بجوش آمده بود از تعاقب روسها دست برداشته و روسها آنها را بطرف جنگلی کشیدند در وسط این جنگل فوج چهل و دوم پنهان شده بود و شکل مربعی ساخته بسوی چچنها شلیک کردند چچنها هم از اسب پیاده شده خواستند داخل جنگل شده روسها را عقب کنند .

توبخانه روسها هم داخل این معرکه شده آوای مدھش خود را بلند نمود (کت زارو) که هر بمن چچنها و سر کرده نظامیان بود از شاهده آن وضع بفتح خود مطمئن گشت .

سه شلیک توبخانه کار کوه گردانرا ساخت و بسوی رودخانه برگشتند ولیکن در کنار اترک هم يك باطری توپ پنهان شده بود و بنوبت خود بنای آتش فشانی لهاد تیرها در وسط جمعیت منفجر و بهر تیری چندین اسب و آدم مجروح میشد (اترک) هم از خون دوست و دشمن رنگین شده پیکر آنها را با خود میبرد .

چه قدر هراس انگیز بود حال اسرائی که با اسب بسته بودند آنها هم مانند غارتگران کشته و غرق میکشتمند .

رود سالخورده اترک اسب ، آدم ، مرده و زنده را با هم مالانده و بسوی دریا میراند .

املت و جمبول مانند شیران غضبناک با صد نفر سوار در عقب ایستاده و باروسها جنگ کرده گاهی مانند طوفان حمله به پیاده نظام میبردند و گاه چون سیل خود را بقزاق روس میزدند و زمانی هم وطنان خود را تشجیع و تحریک بجنگ میکردند با آنکه آخرین دسته آنها از رود اترک بگذشت چون بدانسوی آب رسیدند از اسبها بزمین جسته مهیا شدند که از روسها دفاع نموده بگذارند از رودخانه بگذرند .

اما در آنوقت بکدسته از آنها از محلی دور دست بالاتر از آنها از رودخانه گذشته و در دامنه کوه و کنار رودخانه پراکنده شدند فقط

صدای شادی آنها انظار چیچنها را بسوی آنها معطوف ساخت املت بیک نظری باطراف افکند. حالت و موقع خطرناک خودشان را فهمید و بجمبولا گفت: طالع و اختر ما چنین مقرر شده تو از طرف خود هر چه میخواهی بجای آر اما مرا روسها زنده بدست نخرانند آورد انسان با گلوله کشته شود بهتر است تا باطناب.

جمبولا گفت: خیال میکنی ممکن است دو دست مرا زنجیر کنند خیر روسها نخواهند توانست که جسد یا روح مرا بگیرند - پس بر مرکب جستن کرده و بر سر رکاب ایستاده گفت: برادران بخت و طالع اگر چه از ما فرار میکنند اما پولاد باقی است جان خود را بقیمت گران و هنگامی باها فروشیم فاتح آنکسی نیست که میدان جنگ در دستش بماند بلکه فاتح آنکسی است که افتخار و نام نیک در دست داشته باشد و افتخار برای آن مردی است که مردن را از اسیر شدن بهتر بداند. کوه لشینان پس از شنیدن این کلمات بالا تهاق فریاد زده گفتند پس بمیریم بمیریم. جمبولا گفت: اسبها هم باید با ما بمیرند و بعد از کشته شدن لاشه آنها سنکر و حصار ما شود پس خود از اسب جستن کرده با خنجر کلوی اسب خود را ببرید تمام کوهساریان بر رئیس خود انقیاد نمودند و از آن پس نهر زنان روسها را بمبارزت دعوت کردند.

اسبهای مرده دایره وسیعی تشکیل داده و هر کس در پناه اسب خوابیده و برای آتش افشانی حاضر بودند.

قزاقها! چون حرکت و هشتمناک و شجاعت بی اندازه را از آن سلحشوزان دیدند که خود را برای دفاع تا آخرین قطره خون و واپسین نفس حاضر کرده اند مقرر شد کشته و در حمله خود مردد ماندند در این موقع آواز چیچنی بلند شد که (نوای مرگ را) میخواهند صدای او بقدری محکم و استوار بود که تمام قزاقان کلمات او را از اول تا آخر بدون آنکه کلمه از آنها فوت شود بخوبی میشنیدند:

خدایا فتح و نصرت را نصیب ما و انفعال و شکست را نصیب دشمنان ما کن ما مردن را بر تسلیم ترجیح

میشماریم.

هم آهنگ

خدایا فتح و نصرت را نصیب ما و انفعال و شکست را
نصیب دشمنان ما کن. مردن را برتسلیم مرجع می‌شماریم
صدای گوینده اول تنها

ای زیبا منظران که در کوه میمانید بگریید و
مارا از نظر محو نکنید برای اینکه هر وقت یکی
از کوه نشینان بخیال رفیق خود می‌افتد نزدیک
است مرغ روحش از بدن پرواز نماید این دهنه
خواب دلیران خوابی نیست که از آهنگ جان
فزای آلات خوش موسیقی تولید یافته باشد و به
آسانی در چشمان آنها راه یابد خیر نه چنین است
خواب این دهنه خوابی است که از صدای رعد
آسای کرنا که بفلك میرسد تولید یافته و مانند
سنگ بر بالکهای چشم ما فشار می‌آورد.

ولی خیر بفلط سخن کفتم ای پری و شان! ادا
غم بخود راه ندهید بسبب اینکه خواهران سبز
پوشتان که چشمهای آنها مانند ستاره میدرخشد
بزودی بالهای سفید خود را کشوده بکره زمین
نزول نموده و مارا بهردوس ارین خواهند برد
مادر عزیزم! دیگر انتظار مکش چشم براه
مپاش اجاق خود را خاموش کن خود را پنهان
اما و بخواب ای مادر محبوبم! بقلبت بگو دیگر
کوش فرا راه مده بعلمت اینکه دیگر صدائی از
مردمان بر نمی‌آید بخانه همسایه روستائی خود
مرو و بکسانم برای تسلی خاطرشان بگو: اولادم
نور دوچشمم فردا از سفر می‌آید قلب تو در سینه
و شمشیر در دست من شکسته و بر فراز کوه بخون
آغشته دارفانی را وداع می‌گوییم.

غلط نامه

اول از روی این صفحه تصحیح نموده بعد بخوانید

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۹۸	۲۶	میکنند	میکنید
۴۰۰	۱۲	صعیف	ضعف
۴۰۶	۷	کوی	گوی
د	۱۲ و ۱۰ و ۹	کو	گو
۴۰۷	۷	نمودند	نمود
۴۱۹	۷	می و معشوقه	می
۴۲۲	۱ و ۲	مامون بخلافت بفقاد	و بفقاد
د	۴	رسیدن	رسیدن مامون بخلافت
۴۲۴	۱	مقدارة	مقدار
۴۳۲	۱۷	Selipmonn	Seligmonn
د	ذیل	Browin	Brown
۴۳۴	۲۱	Stael	Stael
۴۳۵	۱۸	و حفظ	و در حفظ
۴۳۹	۱	شخص	مشخص
د	۳	نقاش	نقاشی
۴۴۳	۱۶	او هم	او
۴۵۰	۷	بن	که این

تصحیحات و اشارات لازمه مهم - در صفحه ۴۰۰ مستقلا در تحت همین عنوان درج شده - قارئین محترم بانجا رجوع فرمایند .

تلکراف از سرخس

دانشکده در شماره - ۶ - صفحه - ۲۹۸ - اگریت ذیل را نویسنده ضمیمه میکرد شاید مفهوم موضوع به - آهنگ ساده تر وقت انگیز تری ادا کرده میشود - در طوف حرم دیدم دی - مباحثه میگفت کاین خانه بدین خوبی آتشکده بایستی (عبدالصمد)



مقصود صاحب تلکراف را کاملاً ندانستیم ، اگر قصدشان از ایراد شعر آذر که در صدر کتاب آتشکده قرار یافته است - این است که این شعر هم دلیل تمایل ایرانی بعد از اسلام بگش و اخلاق و شعائر ایرانی قبل از اسلام میباشد - ظاهراً اشتباه است ، زیرا این شعر در موقعی گفته شده است که عصیت اسلامی در ایران يك عادت ثانوی شده و مذهب تشیع یکی از علائم خاص ایران قرار گرفته بوده است معنی این شعر متوجه بحقیقت و احساسات نیست فقط شاعر بمناسبت کتاب آتشکده خواسته است يك مضمون ذوقی ادا کرده باشد - احساسات شاعر درین شعر دخیل نبوده و در عهد صفویه ما منتظر احساسات اولیه ایرانیان بعد از اسلام نبوده و نیستیم اگر اسم کتاب آذر آتشکده نمی بود هرگز این مضمون بخاطرش نمی گذشت (دانشکده)

معذرت

انتشار این شماره مجله ما بواسطه تصادف با بعضی محذورات

چند روز از موقع نشر بتعویق افتاد

فهرست مندرجات

صفحه	
۳۹۵	(۱) مردم بزرگ
۴۰۰	(۲) تصحيح لازم
۴۰۲	(۳) ترجمه از انگلیسی
۴۰۳	(۴) تاريخ ادبی
۴۲۲	(۵) گذشت
۴۲۴	(۶) انقلاب ادبی
۴۴۱	(۷) ادبیات
۴۴۳	(۸) مورچه و حلزون
۴۴۴	(۹) آثار اساتید
۴۴۸	(۱۰) اشعار
۴۴۹	(۱۱) یادگار
۴۵۰	(۱۲) ترجمه قابل فوئتن
	(۱۳) گل لاله
۵۵	(۱۴) سلطنت